

Jurisprudential analysis of collaboration with oppression from the perspective of Islamic management

Tahmineh Barzegari	PhD Student, Department of Jurisprudence and Islamic Law, CT.c, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Seyyed Ali Rabbani Mousaviyan*	Associate Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, CT.c, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: a.rabbani110@yahoo.com
Amir Tohidi	Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, CT.c, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

Just as the principle of oppression is one of the major sins that deserves severe punishment, cooperating and helping the oppressor is also considered oppression, and the collaborator and supporter of oppression is considered to be the perpetrator of the principle of oppression and deserves the punishment of being the leader of oppression. The jurists have considered cooperation in oppression in three ways, two of which are definitely forbidden and one of the great ones, one is cooperation in the oppression of the oppressor and the other is to be considered as an accomplice of the oppressor. But in the third case, where helping the oppressor in matters is permissible, not his oppression, and not to the extent that the perpetrator is considered one of the oppressors. This research aims to investigate the issue of cooperation with the oppressor with a descriptive and analytical method from the perspective of Islamic management.

The examples of cooperation in oppression can be divided into before and after the realization of oppression according to time, and accompanying oppression is not limited to the accompaniment of Juarhi, but also includes the accompaniment of youth, and it indicates the sanctity of cooperation in oppression. Arbaa evidences indicate the sanctity of cooperation in oppression, and one of the clear examples of cooperation in oppression is the acceptance of the governorship by the unjust ruler, and the ruling on the sanctity of accepting the governorship from the unjust ruler has been allowed in exceptional cases. Shaykh Ansari has divided the permissible cases of accepting wilaya jaer into three types: makruh, mustahabb, and wajib. The findings of the research show that non-obligatory forms of permissiveness cannot be used from traditions, and the exceptions to the acceptance of wilayat jaer are the conditions of reluctance, urgency, and piety, and the most certain expedient of accepting wilayat jaer is the preservation of the right religion and its followers, and it cannot be extended to other interests such as commanding the good and forbidding the bad, except in the case of the principle of the good and the bad, i.e. commanding the wilayat of the Ahl al-Bayt and forbidding the wilayat other than them.

Keywords: cruelty, tyrant, cooperation with tyrant, Islamic management, tyranny.

How to Cite: Barzegari, T. , Rabbani Mousaviyan, S. A. and Tohidi, A. (2025). Jurisprudential analysis of collaboration with oppression from the perspective of Islamic management. Journal of Intelligent Strategic Management, 4(1), 381-410.

doi: bumara .3.2.15564.3512547.36974



Intelligent Strategic Management (JISM) in Development and Evolution is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License.

© Authors

* Corresponding Author: a.rabbani110@yahoo.com

تحلیل فقهی همکاری با ظلم از منظر مدیریت اسلامی

تهمینه برزگری

دانشجوی دکتری، گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی،
دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

سید علی ربانی موسویان*

دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد
اسلامی، تهران، ایران.

Email: a.rabbani110@yahoo.com

امیر توحیدی

دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد
اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

همانگونه که اصل ظلم از گناهان کبیره است و ظالم مستحق کیفر شدید است، همکاری و کمک به ظالم نیز ظلم محسوب شده و همکار و موید ظلم نیز به منزله مرتکب اصل ظلم میباشد و سزاور کیفر مباشر ظلم است. فقها همکاری در ظلم را سه گونه تصور نموده اند که دو صورت آن قطعاً حرام و از کبائر است یکی همکاری در ظلم ظالم و دیگری از اعوان ظالم محسوب شدن است اما در صورت سوم که کمک به ظالم در امور مباح است نه ظلم وی آن هم نه در حدی که مرتکب آن از اعوان ظلمه محسوب شود دیدگاه غالب فقها بر عدم حرمت است اگرچه در این مورد هم احتیاط را بر ترک کمک ظالم می دانند. این پژوهش بر آن است که با روش توصیفی و تحلیلی از منظر مدیریت اسلامی موضوع همکاری با ظالم را بررسی نماید.

مصادیق همکاری در ظلم به حسب زمان قابل انقسام به پیش و پس و هم زمان با تحقق ظلم است و همراهی با ظلم محدود به همراهی جوارحی نیست بلکه همراهی جوانحی را نیز شامل میگردد و بر حرمت همکاری در ظلم ادله اربعه دلالت دارد و از مصادیق بارز همراهی در ظلم، پذیرفتن ولایت از جانب حاکم جائز است و پذیرش ولایت از جانب جائز تنها در موارد استثناء مجاز دانسته شده است. برخی فقها موارد مباح پذیرش ولایت جائز را بر سه قسم مکروه و مستحب و واجب تقسیم نموده است و صورت غیر واجب را درجایی میدانند که شخص از پذیرش ولایت جائز قصد احسان به مومنین را دارد و صورت واجب را درجایی میدانند که امر به معروف و نهی از منکر بر آن متوقف باشد. یافته های پژوهش نشان می دهد صور مباح غیرواجب از روایات قابل استفاده نیست و موارد استثناء پذیرش ولایت جائز، شرایط اکراه و اضطراب و تقیه است و قدر متیقن مصلحت پذیرش ولایت جائز نیز حفظ مذهب حقه و پیروان آن است و نمی توان آن را به سایر مصالح مانند امر به معروف و نهی از منکر سرایت داد الا در خصوص اصل معروف و منکر یعنی امر به ولایت اهل بیت و نهی از ولایت غیر ایشان.

کلیدواژه‌ها: ظلم، ظالم، همکاری با ظالم، مدیریت اسلامی، ولایت جائز

استناد به این مقاله: برزگری، تهمینه و ربانی موسویان، سید علی و توحیدی، امیر. (۱۴۰۴). تحلیل فقهی

همکاری با ظلم از منظر مدیریت اسلامی. مدیریت استراتژیک هوشمند، ۴(۱)، ۴۱۰-۳۸۱.



مدیریت استراتژیک هوشمند (JISM) در توسعه و تکامل تحت مجوز بین‌المللی کربتیو کامنز با شرایط انتساب- غیرتجاری ۴٫۰ منتشر می‌شود.

© نویسندگان

* نویسنده مسئول: a.rabbani110@yahoo.com

مقدمه

ظلم کردن از کبائر و جزء گناهانی است که خداوند در قرآن مجید به آن وعده عذاب داده و فرموده است: ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که اطرافش ایشان را احاطه می کند و اگر اظهار تشنگی کنند و آب بخواهند آبی در نهایت گرمی و جوشی به آنها می دهند که نزدیک دهان خود که می آورند گوشت صورتهایشان را بریان می کند بد آبی است که به آنها می دهند و بدجائی است که آنها را جای می دهند (کهف، ۲۹)

ظالم و یاریگر وی در تحقق ظلم شریکند بنابراین کسیکه دیگری را در ظلم یاری می دهد خود نیز مصداق ظالم است و مستحق عقوبت ظلم می باشد. امام رضا علیه السلام فرمودند: «من اعان ظالما فهو ظالم و من خذل عادلا فهو عاص، کسی که کمکی به ظالمی کند خود او نیز ظالم است، و کسی که در شکست و تضعیف عادلانی قدم بردارد گناهکار است» (صدوق، ج ۲، ص ۲۳۵) لذا از حیث مدیریت اسلامی باید این معنا را منظور نمود که تمامی کسانی که در ظلم به مردم از جمله ارباب رجوع ظالم اصلی را مدد می رسانند معنون به عنوان ظلم و سزاوار مجازات وی میباشند هم چنین کسانی که مدیر ظالمی را در تحقق اهدافش یاری می رسانند خود نیز ستمگر محسوب شده و کیفر مناسب با عملکرد مدیر ظالم را شایسته گشته است.

فضل ابن شاذان از ابن مسعود نقل میکند پیامبر اکرم در حدیث معراج ضمن بیان کلماتی که بر درهای جهنم نوشته شده میفرماید: بر درب چهارم جهنم این سه جمله نوشته شده: اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل البیت اذل الله من اعان الظالمین علی ظلمهم للمخلوقین، خدا خوار کند کسی که اسلام را خوار کند و کسی که اهل بیت پیغمبر (ص) را خوار کند و کسی که ستمکاری را بر ستمی که بر مردمان میکند یاری کند (ابن شاذان، ص ۱۷۵)

و بالجمله از آیات و روایات این طور استفاده میشود که ظلم گناه کبیره و یاری کننده ستمگر در ظلمش نیز در معصیت با او یکی است به علاوه یاری کننده ستمگر یکی از بزرگترین واجبات خدا را که نهی از منکر باشد ترک کرده بلکه در حقیقت منافق شده است بواسطه اینکه عملا امر به منکر نموده و این از صفات منافقین است چنانچه در قرآن مجید میفرماید: مردان و زنانیکه منافقند بعضی از آنها بعضی را امر به منکر میکنند و از معروف باز میدارند (برائت، ۸۶)

اما مصادیق همکاری در ظلم را از حیث زمانی میتوان در سه دسته تقسیم و بررسی نمود. همکاری پیش از تحقق ظلم به وسیله پایه گذاری ظلم و همکاری هم زمان با تحقق ظلم و همکاری بعد از ظلم با تایید و امضاء آن.

۱- انواع همکاری در ظلم بر اساس زمان آن

همکاری در ظلم قبل از ظلم

شرکت در ظلم پیش از ظلم موضوعی عقلی است بدین معنا که هر کس پایه گذار امری گردد وی شریک در تمام آثار آن امر اعم از خیر و شر خواهد بود بر این معنا عقلا اتفاق نظر دارند و ادله نقلی نیز قائم است مانند اینکه هر کس سنت حسنه ای بنا کند هر که بعد از وی به آن عمل کند او نیز در اجر آن شریک است و هر کس سنت سیئه ای را بنا کند هر که بعد از وی آن را مرتکب گردد وی نیز در عقاب آن شریک خواهد بود. بر این معنا فلاسفه و حکما نیز اذعان نموده اند از جمله ملاصدرا شیرازی فیلسوف مشهور ایرانی در رساله سه اصل خود که در آن همزمان متشبهان به علم و صوفیان بازیگر را نقد می کند. ضمن بحث، گریزی هم به کربلا و شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام و امام حسن مجتبی و دیگر امامان علیهم السلام می زند و شهادت آنان را بیش از آن که به دست قاتلان و ضاربان مستقیم آنان بداند، ناشی از رفتار ریاکارانه و نفاق متشبهان به اهل علم و تقوا می داند و در واقع پایه گذاران ظلم به اهل بیت را عامل شهادت ایشان میدانند. امیرالمومنین علی علیه السلام را شهید صلاح انگاری ابوموسی اشعری و نفاق عمرو عاص می داند نه مقتول به ضرب ابن ملجم و امام حسین (علیه السلام) را هم شهید سقیفه می داند نه خنجر بیداد شمر بن ذی الجوشن. عبارت ایشان چنین است: پس زنهار که به علم ظاهر و صلاح بی بصیرت، مفتون و مغرور نگردی، که هر شقاوتی که به مردودان راه یافت، از غرور علم ظاهر و عمل بی اصل راه یافت و آنچه در قصص الانبیا خوانده ای یا از احوال شهدا و اولیا شنیده ای، از مصیبت ها و محنت ها که به خاندان نبوت و ولایت و اهل بیت عصمت و طهارت راه یافته، اگر نیک دریابی، آنها همه از نفاق و کید اهل شید و ریا و غدر و حيله متشبهان با اهل علم و تقوی برخوردارند. علی مرتضی (ع) نه به ضرب ابن ملجم بر زمین افتاد، بلکه سکنجبین شهید صلاح ابو موسی اشعری و سرکه نفاق عمرو بن عاص شربت شهادت نوشید و امام حسین (ع) نه به خنجر بیداد شمر ذی الجوشن خواهید، بلکه به معجون افیون پر سم مکر و افسون و تریاق پر زهر اتفاق اهل نفاق خونش با خاک کربلا آمیخته شد، که "قتل الحسین یوم السقیفه" و همچنین پاره های جگر حسن مجتبی (ع) از کید و غدر نهانی معاویه به خاک محنت ریخت و برین قیاس هر چه به سائر ائمه (ع) واقع شده همه به زور شید اعدا و مکر و تلبیس ارباب زرق و ریا بوده، و با این همه ظلم و بیداد و فتنه و فساد که از ایشان سرزد ذره ای از جاه و قدر و منزلت اهل ولایت و حقیقت کم نگشت و در دنیا و آخرت معزز و مکرم بودند و خواهند بود بلکه این طایفه اعداء خود را در دین و دنیا رسوا کردند و به عذاب سرمد و سخط الهی تا ابد خویشان را مبتلی ساختند (صدرالدین شیرازی، ج ۱، ص ۱۲۲).

لذا در زیارات ماثور ائمه متواترا کسانی که بنیانگذار ظلم به اهل بیت بوده اند لعن شده و مورد تبری قرار گرفته اند؛ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ و در روایات فراوانی سایر ظلم هایی که به اهل بیت وارد شده به همان ظلم اول در غضب خلافت امیرمومنان علیه السلام نسبت داده شده لذا بنیانگذار انقلاب بالاترین مصیبتی که بر اسلام وارد شد را همین مصیبت سلب حکومت از حضرت امیر علیه السلام میدانند و عزای ایشان را

بالتر از عزای کربلا و این مصیبت وارد بر حضرت امیر علیه السلام و بر اسلام را بالاتر از مصیبت بر سیدالشهداء علیه السلام میدانند. این موضوع هم در تواریخ و کتب مخالفین و هم در منابع روایی شیعی شواهد متعددی دارد که تنها به نمونه هایی اشاره می‌گردد:

محمد بن ابی بکر در نامه‌ای معاویه را مورد عتاب قرار داد که چرا در برابر امیرالمومنین علی (علیه‌السلام) این چنین ایستاده‌ای و دست از مخالفت بر نمی‌داری، و معاویه در پاسخ پدر او را پایه‌گذار ظلم به امیرمؤمنان معرفی می‌کند و خود را تابع وی دانسته و اگر انتقادی هست متوجه او میداند و به وی چنین مینویسد:

من و پدرت در حیات پیامبرمان، حق ابن ابی طالب را بر خود لازم می‌شمردیم. و برتری او بر خودمان را آشکار می‌دانستیم. هنگامی که خدا پیامبرش را طلبد و وعده خود درباره او را عملی ساخت و دین او را پیروز و با حجت استوار ساخت، جانش را گرفت پدرت و فاروق (عمر) اولین کسانی بودند که حق او را ربودند و با او مخالفت کردند و با هم در این راه (غصب خلافت) هماهنگ شده و سپس علی را به بیعت خود فراخواندند. او کندی و پا به پا کرد. پس نقشه‌ها بر علیه او کشیدند و تصمیم گرفتند، رنجی بزرگ به او برسانند. به هر حال علی (علیه‌السلام) با آنها سازش کرد تا نوبت به سومین آنها عثمان رسید که او هم راه آن دو را ادامه داد. تو و یارت بر او خرده‌ها گرفتید تا آنجا که دورترین مردم از گنهکاران در او طمع بستند و برای او فتنه‌جوئی‌ها کردند تا به آرزوی خویش درباره او (عثمان) رسیدند... پدرت زمینه را فراهم کرد و پادشاهی خود را پایه‌گذاری کرد و به اوج رساند اگر عمل ما درست باشد، پدرت پیشگام آن بوده و اگر ستم و کجروی باشد، باز هم پدرت در این کار خود کامگی کرد و ما با او شریک هستیم؛ اگر پدرت آن عمل (غصب خلافت) را انجام نمی‌داد، ما با علی مخالفت نمی‌کردیم و همه فرمانبردار او می‌شدیم. پس ما عمل پدرت را دیدیم و راهش را ادامه دادیم. اگر منتقد هستی، ابتدا به پدرت انتقاد کن و آلا دست بردار (بلاذری، ج ۲، ص ۱۶۶)

عبدالله بن عمر نیز در طی نامه‌ای یزید را به خاطر شهادت امام حسین (علیه‌السلام) ملامت نمود. یزید هم در پاسخ پدر وی را مقصر و پایه‌گذار ظلم به اهل بیت معرفی کرده و به او مینویسد: ای احمق! ... اگر حق با ما بود، ما به حق جنگیدیم، و اگر حق با آنها (امام حسین علیه‌السلام و یارانش) بود، پدر تو (عمر) اولین کسی بود که این سنت را پایه‌گذاری کرد و دست به قتل و انتقام‌گیری از اهل حق زد (سید بن طاووس، ج ۱، ص ۲۴۷).

برخی از علمای به نام اهل تسنن نیز به این موضوع که پایه‌گذاری شهادت سیدجوانان اهل بهشت در روز غصب خلافت امیرمؤمنان بنیان نهاده شد و امام حسین علیه‌السلام در روز سقیفه به شهادت رسیده است، اذعان نموده‌اند؛ علامه صفدی از اعلام اهل تسنن در کتاب الوافی بالوفیات از قاضی ابوبکر بن قریعه بغدادی نقل می‌کند که در اشعار خود درباره حضرت زهرا علیهاالسلام این ابیات را سروده است که: لولا أعتذار رعیة. ألقى سیاستها الخلیفة. وسیوف أعداء بها. هاماتنا أبدأ نقیفه. لنشرت من أسرار آل. محمد جملا ظریفه. یغنیکم عما رواه. مالک و أبوحنیفة. ونشرت طی صحیفة. فیها أحادیث الصحیفة. وأریتکم أن الحسین. أصیب فی یوم السقیفة. و لای حال حلت. باللیل فاطمه الشریفه. اگر ترس از مردم و از دشمنی آنها و سیاست خلیفه نبود من چیزهایی را از اسرار پیغمبر و آل پیغمبر

میگفتم که شما را از روایت مالک و ابوحنیفه بی نیاز کند؛ در کاغذی داستانهای صحیفه (صحیفه ملعونه) را برایتان نقل میکردم؛ و به شما نشان میدادم که امام حسین (علیه السلام) در روز سقیفه به شهادت رسید و نه در کربلا و اینکه چرا فاطمه علیهاالسلام شبانه دفن شد (صفدی، ج ۳، ص ۱۸۹).

برخی از فقهای بنام امامیه نیز این موضوع را در قالب شعر به زیبایی طرح نموده اند. مرحوم غروی اصفهانی معروف به کمپانی میفرماید: فما رماه اذ رماه حرمله و ما رماه اذ رماه حرمله وانما رماه من مهد له سهم اتی من جانب السقیفه وقوسه علی ید الخلیفه، (روز عاشورا) حرمله نبود که (به قلب امام حسین علیه السلام) تیر انداخت، بلکه کسی که زمینه ساز آن بود تیر انداخت، تیری از سوی سقیفه آمد که کمان آن به دست خلیفه بود (غروی اصفهانی، ج ۱، ص ۱۵۱).

سیدعلی حسینی میلانی درباره چرایی لعن نفرستادن برخی از علما عامه بر یزید مینویسد: پیش تر گفتیم که برخی از علمای اهل سنت معتقدند که یزید را نباید لعن کرد. وقتی از آنان می پرسیم با توجه به جنایاتی که یزید مرتکب شده، چرا باید یزید لعن نشود؟ در پاسخ این سؤال می گویند: اگر یزید لعن شود، مردم لعن را به «الأعلی فالأعلی» و بالاتر از یزید خواهند برد و پای کسانی به میان خواهد آمد که سزاوار نیست به آنان جسارت شود. آری، به میان آمدن پای خلفا در حادثه کربلا، از آن جا ناشی می شود که مسلمانان در زمان عمر بن خطاب قسمتی از سرزمین های شام را فتح کردند. یزید بن ابی سفیان از طرف عمر والی آن دیار شد و بعد از مرگ یزید برادرش معاویه جانشین او گردید و پس از آن که تمام سرزمین شام به دست مسلمانان افتاد، او والی تمام سرزمین شام شد. و عثمان بن عفان نیز در دوران حکومت خود معاویه را در ولایت آن دیار ابقاء نمود که در آن هنگام ابوسفیان با خوش حالی به عثمان گفت: صله رحم کردی. در نتیجه همه کسانی که معاویه را به آن مقام رساندند در خوب و بد اعمال او شریک هستند به راستی، آیا معاویه کار خوبی هم داشته است؟ خیلی واضح است که سرانجام کارهای معاویه به «الأعلی فالأعلی» می رسد، یعنی با اندکی تأمل و تفکر در فهرست کارهای او، این سؤال ها مطرح می شود: چه کسی او را به این سمت منصوب نمود...؟ با چه هدفی معاویه را به منصب ولایت شام برگزیدند؟ (حسینی میلانی، ج ۱، ص ۲۸).

بنیانگذار انقلاب ایران پیرامون سقیفه مینویسد: و ما پس از این روشن می کنیم که تمام این خلاف ها که بین مسلمانان در همه ی شئون واقع شده از اثر روز سقیفه است و اگر آن نبود بین مسلمانان در قانون های آسمانی این خلاف ها نبود ... و مذهب های باطل که شالوده اش از سقیفه ی بنی ساعده ریخته شد و بنیانش بر انهدام اساس دین بود جای گیر حق شده بود. (خمینی، ج ۱ ص ۱۱۳-۱۲۴).

مکارم شیرازی نیز پس از بررسی ریشه های وقوع عاشورا و به قدرت رسیدن بنی امیه توسط عمر بن خطاب درباره ریشه های عاشورا مینویسد: در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی امیه در شام، ضریب امنیت خویش را بالا برده و خود را در مقابل قیام های احتمالی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی امیه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت،

به آنان مجال می‌داد تا با خاطری آسوده پایه‌های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره‌ها محو نخواهد شد. این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی‌امیه بوده است، شتاب بیشتری یافت. این جاست که عمق این کلام که «قَتَلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ» امام حسین علیه السلام در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می‌شود (مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۱۲۵).

به این موضوع در کلام ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز تصریح شده است؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی مانند مصیبت ما در کربلا نیست اگر چه روز سقیفه و آتش زدن درب خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه و قتل محسن علیهم السلام به ضرب لگدی که به شکم مادرش زدند، بزرگتر و وحشتناک‌تر است. به این خاطر که ریشه و بنیاد عذاب از آن روز بوده است. ولا کیوم محنتنا بکربلاء وإن کان یوم السقیفه، وإحراق النار علی باب امیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام و فضة و قتل محسن بالرفسه اعظم و ادهی و امر، لأنه أصل یوم العذاب (خصیبه، ص ۴۱۷ میرجهانی، ج ۳، ص ۱۹۶ بحرانی اصفهانی، ج ۱۱، ص ۵۶۷)

عَنْ نَافِعِ الثَّقَفِيِّ وَ كَانَ قَدْ أَدْرَكَ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَسَكَتَ فَلَمْ يُجِبْهُ، فَلَمَّا رُمِيَ قَالَ: آيِنَ السَّنَالِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، هُمَا أَوْفَقَانِي هَذَا الْمَوْقِفَ. از نافع ثقفی روایت شده که گوید: [در آستانه یا بجوحه‌ی نبرد زید شهید با امویان در کوفه] مردی از زید درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال کرد اما وی جوابش را نداد. هنگامی که مورد اصابت تیری [در پیشانی‌اش] قرار گرفت گفت: کجاست آن که درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال می‌کرد، آن دو مرا به این حال و روز دچار کردند. عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ عَدِيٍّ قَالَ: سُنِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ عَنْهُمَا وَ نَحْنُ بِخُرَّاسَانَ وَ قَدْ أَلْتَقَى الصَّفَّانِ فَقَالَ: هُمَا أَقَامَانَا هَذَا الْمُقَامَ... از یعقوب بن عدی روایت شده که گوید: هنگامی که ما در خراسان بودیم و دو لشکر [یحیی بن زید و امویان] در برابر هم صف‌آرایی کرده بودند، از یحیی درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال شد. جواب داد: آن دو ما را به این روز کشاندند (حلبی، ص ۲۵۰).

آنچه از جناب زید و فرزندش یحیی -رحمهما الله- و بعضی دیگر از اهل بیت در شرایط بحرانی و لحظات پایانی عمرشان نقل شده است که غربت و مظلومیت خویش را مستقیماً به آن دو غاصب و مؤسسان ظلم نسبت داده‌اند می‌تواند یادآور عبارتی باشد که از سیدالشهداء -علیه السلام- در روز عاشورا و هنگام اصابت تیر به سینه‌ی مبارکش روایت شده؛ آنگاه که تیر وارد شده بر قلبش را از پشت سر بیرون آورد و دست خویش را از خون پُر کرده، به سر و صورت کشید و فرمود: هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ - اینگونه خضاب شده به خون خود، جدم رسول خدا -صلی الله علیه و آله- را ملاقات کرده و خواهم گفت: یا رسول الله، فلانی و فلانی مرا کشتند (خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹).

همکاری در ظلم همراه و هم زمان با ظلم

همکاری با ستمگر در ظلمش، هم زمان با ظمی که وی انجام می‌دهد روشن‌ترین مصادیق یاری ظالمین است و بدون شک از گناهان کبیره است مثل اینکه تازیانه به دستش بدهد که مظلومی را بزند یا قلمی به او بدهد تا حکم ظمی را بنویسد یا امضاء کند یا مظلومی را بگیرد تا ظالم او را بزند یا بکشد یا حبس کند و نظایر اینها.

از بارزترین مصادیق یاری کردن ظالم، دفاع و حمایت از وی می‌باشد. کسی که در محکمه قضاوت، متولی و متصدی دفاع از ظالم شود؛ درحالی که می‌داند او ظالم است « مَنْ تَوَكَّلَى خُصُومَةَ ظَالِمٍ » و به عنوان وکیل از او دفاع نماید یا درباره ظلم ظالم به وی کمک کند « أَوْ أَعَانَ عَلَيْهَا » به لعنت خدا و آتش جهنم گرفتار خواهد شد « أَبْشِرْ بِلَعْنَةِ اللَّهِ وَ نَارِ جَهَنَّمَ ». « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ تَوَكَّلَى خُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَ عَلَيْهَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْبَشْرِى بِلَعْنَةِ وَ نَارِ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ » [۳۲]. رسول خدا (ص) فرمودند: کسی که در محکمه قضاوت متولی و متصدی دفاع از ظالم شود یا به وی کمک کند [هنگام مرگ] وقتی ملک الموت به وی نازل شود، به او بگوید: بشارت باد بر تو لعنت خدا و آتش جهنم و چه بد سرانجامی. و من دل سلطانا علی الجور قرن مع هامان و کان هو و السلطان من اشد اهل النار عذابا، و کسی که ستمکاری را بر جور و ظمی راهنمائی کند با هامان (وزیر فرعون) محشور خواهد شد و این شخص (دلالت کننده به ستم) و ستمگر عذابشان از سایر دوزخیان سخت تر است (حرعاملی، ج ۱۲، ص ۱۳۱).

و از بدترین و قبیح‌ترین انواع یاری ظالمین کمک کردن آنها بر علیه مومنین می‌باشد. پیامبر اکرم فرمود: کسی که از برادر دینی خود نزد سلطانی سخن چینی کند (چیزهایی از آن مسلمان به سلطان بگوید که او را بر آن شخص خشمناک سازد) لکن از طرف آن سلطان چیزی به آن مومن نرسد و او را اذیتی ننماید خداوند عمل خیر آن سعایت کننده را باطل خواهد فرمود و اگر از آن سلطان بلائی یا چیز ناراحت کننده ای (اذیت و آزاری) به آن مومن برسد خداوند آن سخن چین را در طبقه ای از جهنم قرار می‌دهد.

همکاری در ظلم بعد از ظلم

مومن به مقتضای ایمانش نمیتواند نسبت به حق و باطل و عدل و ظلم بی تفاوت و خنثی باشد بنابراین ایمان وی حکم میکند آگه برای وی امکان ممانعت از تحقق ظلم نبوده پس از تحقق هر ظمی نسبت به آن موضع داشته باشد و آن را محکوم نموده و از آن تبری جوید لذا هرگونه تایید و توجیه و رضایت و بی تفاوتی نسبت به ظلم از مومن پذیرفته نیست و در واقع به نوعی همکاری و همراهی با ظالم محسوب میشود لذا ائمه معصومین بی تفاوتی نسبت به ظلم را معصیت معرفی نموده اند. امام سجاد علیه السلام در صحیفه میفرمایند: اللهم انی اعتر من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره، خدایا از پیشگاه تو عذر می‌خواهم از اینکه در حضور من به مظلومی ظلم شده باشد و او را یاری نکرده باشم. (فرازی از دعای ۳۸ صحیفه سجادیه)

طبق احادیث هر گونه همراهی قلبی با گروه و جریانی، موجب شریک شدن در اعمال آن گروه و جریان میشود به طوریکه هر کس عمل فاعلی را دوست بدارد شریک در آن کار محسوب میگردد. علامه مجلسی در بحار بابی

را به این عنوان اختصاص داده است: (ان من رضی بفعل فهو كمن اتاه: کسیکه راضی به کاری باشد مانند آن است که آن را انجام داده است) شیخ حرعاملی نیز در باب پنجم کتاب امر به معروف از جلد یازده و سائل الشیعه هفده روایت را به این موضوع اختصاص داده است از جمله از رسول خدا نقل میکند: من شهد امری فکفره کان کمن غاب عنه و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده، کسی که در صحنه انجام کاری حضور داشته باشد اما در دل از آن ناخشنود باشد مانند آن است که حضور نداشته است و کسی که غایب بوده اما به آن رضایت داده است گویی که حاضر بوده (و در انجام آن شرکت داشته است). بنابراین شرکت در ظلم همانطور که منحصر به مکان خاصی نمیگردد به زمان تحقق جرم نیز محدود نشده و هر که در آینده قلباً با فاعل ظلم همراهی کند شریک در ظلم محسوب شده و روشن است که ظالم از عدالت ساقط میگردد بلکه در مواردی این رضایت به ظلم موجب خروج از ایمان میگردد اگرچه شخص در خارج هیچ عمل خاصی را از خود بروز نداده باشد چه آنکه حب و بغض اساس ایمان است مانند رضایت دادن به قتل انبیاء و اوصیاء چنانکه تردیدی نیست در اینکه راضیان به قتل سیدالشهداء از دایره ایمان خارج بوده ولو اینکه اهل نماز و روزه و قائل به شهادتین باشند و چنین اشخاصی در لسان معصومین مورد لعن قرار گرفته اند و بدون تردید از بارزترین مصادیق لعن شدگان در کلام پروردگار هستند. الا لعنت الله علی القوم الظالمین. (هود، ۱۸) این همکاری با ظلم بعد از ظلم به اشکال مختلفی میتواند صورت پذیرد که البته برخی از این صور منافاتی با همکاری در ظلم هم زمان با ظلم نیز ندارد و میتواند به طور هم زمان نیز واقع گردد.

توجیه ظلم ظالم و عذر تراشی برای او

یکی از نحوه های مشارکت در ظلم ظالمین توجیه و یا سانسور و تحریف و تبرئه ستمگران و پاک نشان دادن دست آنها از ستم هایشان میباشد که این کار عمدتاً به وسیله قلم و بیان دانشمندان بی تقوا و شعرا و خطبای درباری و ادیبان دین به دنیا فروخته و امثالهم صورت میگیرد لذا قرآن کریم پیروی از شعرا را کار گمراهانی چون خودشان میدانند و تنها از میان آنها عده ای را استثناء مینماید و جزء اخیر ویژگی استثناء شدگان که در واقع ویژگی اصلی آنها نیز میباشد را حمایت از مظلوم میدانند و بلافاصله بعد از آن نیز ظالمین را نسبت به عاقبت سوء هشدار میدهد. الشعراء يتبعهم الغاوان..... إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (شعراء، ۲۲۴ و ۲۲۷) از شعرا مردم جاهل گمراه پیروی میکنند..... مگر آن شاعرانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده و فراوان یاد خدا مینمایند و بعد از ستمی که شده (با بیان خود) به دفاع و انتقام (از مظلوم) برخاستند و آنان که ستم نمودند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی باز خواهند گشت.

از روایات وارد شده از اهل بیت استفاده میشود شعرا استثناء شده در این آیه کسانی هستند که با مدح و مرثیه اهل بیت در قالب شعر از حقوق پایمال شده ایشان دفاع میکنند و با هجو دشمنان اهل بیت بر ایشان هجمه میکنند. وقتی کعب بن مالک از رسول خدا درباره شعراء پرسید آنحضرت در پاسخ فرمود: ان المومن مجاهد بسيفه و لسانه، مومن با شمشیر و زبانش جهاد میکند و افزود گویا شعرا دشمنان را با شعر خود تیر میزنند (برازش، ج ۱۰، ص ۶۵۰)

بنابراین کسانی که به عکس با اشعار خود سعی در توجیه ظلم ظالمین مینمایند در ظلم ایشان شریک میباشند و در حکم این استثناء قرار نمیگیرند هر چند قدرت بیان و سجعیت زیادی داشته باشند که این امور موجب و معیار اثبات حقانیت اشخاص نمیشود! عطارنیشابوری در مصیبت نامه خود، توجیهاتِ سخیفی درباره غصب فدک کرده تا نام خود را در دیوان ظالمان به حضرت زهرا علیها السلام ثبت کرده و از شفاعت آنحضرت محو نماید. عطار، ماجرای غصب فدک را با روایت آموختن تسبیح مشهور به حضرت زهرا (سلام الله علیها) مقایسه می کند و می گوید این که ابوبکر فدک را از حضرت زهرا اطهر (سلام الله علیها) منع کرده، مانند آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان کنیزی نبخشید و به جایش تسبیحات را آموخت!

از زشت ترین کارهایی که اطرافیان ظلمه و یا افراد بیرون از دستگاه ظلم میکنند؛ توجیه ظلم ظالمان است. امام صادق (ع) فرمود؛ هر کس برای ظلم ستمگری، عذر بتراشد و آن را توجیه کند؛ خداوند کسی را بر او مسلط می سازد که بر او ستم کند؛ پس اگر خدا را برای دفع آن ظلم بخواند، او را اجابت نخواهد کرد و در عوض صبر بر آن ستم، به او پاداش نخواهد داد (کلینی؛ ج ۲؛ ص ۳۳۴)

رضایت نسبت به ظلم ظالم

امیرمومنان علی علیه السلام می فرمود: انما یجمع الناس الرضى و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضی فقال فعقروها فاصبحوا نادمین (شعرا، ۱۵۷) (نهج البلاغه دشتی، ج ۱، ص ۲۱۴) همانا رضا و خشم مردم را جمع میکند (و حکمشان را یکی میکند)، و ناقه (ناقه صالح) را یک نفر پی کرد، اما چون دیگران راضی به آن بودند به همه عذاب رسید و خدای متعال (این عمل را به همه آنها نسبت داد و) فرمود: پس او را پی کردند و پشیمان شدند.

قرآن کریم یهودیان معاصر رسول خدا را به عنوان قاتل پیامبران معرفی می نماید و مورد اعتراض قرار میدهد با این که ایشان دخالت مستقیمی در قتل انبیاء گذشته نداشته اند. قل قد جائکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم تلتتموهم ان کنتم صادقین، بگو پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتند برای شما آوردند اگر راست میگویند پس چرا آنان را کشتید؟ (آل عمران، ۱۸۳) امام صادق علیه السلام فرمودند: و قد علم ان هولاء لم تقتلوا و لکن لقد کان هواهم مع الذین قتلوا فسامهم الله قاتلین لمتابعته هواهم و رضاهم بذلك الفعل، خدای متعال میدانست که آنها پیامبران را نکشته اند لکن از این رو که دل و نظرشان همراه با آن قاتلان بود خدای متعال ایشان را به جهت متابعت قلبی از آن قاتلان و رضایت به فعل ایشان، قاتل نامید. (عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹)

عبد السلام هروی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: نظرتان در باره این حدیث که از امام صادق علیه السلام روایت شده است، چیست، که حضرت فرموده اند: زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به خاطر کردار پدرانشان خواهد کشت؟ حضرت فرمودند: همین طور است.

عرض کردم: پس معنی این آیه چیست: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید (انعام، ۱۶۴). فرمود: خداوند تمام گفتارهایش درست است، لکن فرزندان قاتلان حسین (ع) از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و هر کس از کاری راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده، و ولو آن رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عندالله عز و جل شریک القاتل، اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب از این قتل راضی باشد، نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود، و قائم علیه السلام در هنگام قیام خود، به خاطر رضایتشان از کردار پدران، ایشان را خواهد کشت. (صدوق، ج ۱، ص ۲۷۳)

بر اساس روایات حتی رضایت به بقای ظالمین نیز نوعی ظلم به حساب می آید. از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هر کس زندگانی و بقای ستمگران را خوش بدارد، خوش داشته که خدا نافرمانی شود. همانا خدای متعال، خود را برای نابود کردن ظالمین حمد و ستایش کرده و فرموده است: «فَقَطِّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، پس ریشه و دنباله‌ی گروهی که ستم کردند بریده شد، و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. (انعام، ۴۵) (کلینی، ج ۵، ص ۱۰۸)

کتمان ظلم ظالمین یا تصغیر آن

یکی از مصادیق همکاری با ظالمین پوشاندن حق مظلوم و پنهان ساختن ظلم ظالم است قرآن کریم به صراحت از پوشاندن حق نهی میفرماید و در آیات متعدد آن را مذمت نموده و بر آن وعید عذاب داده است. و لاتلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون، حق را با باطل نپوشانید و حقیقت را پنهان مسازید درحالیکه از آن آگاهید. (بقره، ۴۲) لذا قرآن کریم بعد از اینکه میفرماید خدای متعال آشکار کردن قول زشت و بدی را دوست نمی دارد تنها یک استثناء به این حکم میزند و آن در مورد ظلمی است که به مظلوم شده است. لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم، خدای متعال آشکار کردن بدی را دوست نمی دارد مگر در مورد کسی که به او ستم شده است. (نساء، ۱۴۸)

لذا در روایات ائمه علیهم السلام از پوشاندن ظلم ظالمین و عواقب اینکار نهی شده است. امام سجاد در نامه ای به محمد بن مسلم زهری که یکی از مشهورترین عالمان دینی عصر خود بود و به پادشاهان ظالم اموی خدمت می کرد چنین نوشتند: خداوند در قرآن کریم از علمای دین، پیمان گرفته است که حقایق قرآن را برای مردم بیان کنند و آن را نپوشانند. اما تو، ترس و وحشتی را که ظالم باید از عواقب ستم کردن داشته باشد را پوشانده‌ای و راه ستم را برای او هموار کرده‌ای؛ آنها تو را محور آسیای ظلمشان می کنند. آیا تو را همچون پلی برای رسیدن به اهداف خویش قرار ندادند؟ آیا تو نردبان گمراهی آنها نشده‌ای که به وسیله تو جاهلان ساده لوح را به دام می کشند؟ به وسیله تو عالمان واقعی را مشکوک می سازند و مردم گمان می کنند، همه عالمان، مانند تو هستند و اینگونه به همه عالمان بدبین می شوند! آن ظالمان در برابر این همه خدمت، چه چیزی به تو پرداختند؟ هر چه به تو بدهند، در برابر آن چه که از تو می گیرند بی ارزش است (حرانی، ص ۲۷۴ ابن سعد، ج ۵، ص ۳۴۸).

از مصادیق دیگر کتمان ظلم، تصغیر و کوچک جلوه دادن ظلم ظالمان است که بازگشت این کار نیز به نوعی به کتمان ظلم ظالم و یا توجیه آن برمیگردد و از مصادیق این نوع همکاری در ظلم نیز بزرگ جلوه دادن شخصیت و جایگاه ظالم است در حالیکه خدای متعال وی را کوچک شمرده است یعنی همانطور که کوچک نشان دادن ظلم و معصیت او همکاری در ظلم است بزرگ نشان دادن و تعظیم ظالم نیز همکاری در ظلم و معصیت است. امام سجاد علیه السلام از رسول خدا صل الله علیه و آله نقل میفرماید: و ان لحم الخنزیر اخف تحریماً من تعظیمکم من صغره الله و تسمیتکم باسمائنا اهل البیت، تلقبکم بالقابنا، حرام بودن گوشت خوک کمتر از حرام بودن آن است که کسی را که خدا کوچک شمرده بزرگ بشمارید و اسامی (عناوین) ما اهل بیت را بر روی خود بگذارید و از القاب ما برای خود استفاده کنید. (امام عسکری، ص ۵۱۵)

مدح ظالمین

از مصادیق همکاری در ظلم، ستودن ظالم است بطوری که سبب تقویت و شوکتش شود تا بتواند بیشتر ستم کند یا اینکه او را با این ستایش جری تر کند و شاهد بر کبیره بودن این قسم کمک، علاوه بر دلیلهای گذشته تمام دلیل های نهی از منکر است و خصوصاً شیخ انصاری از پیغمبر اکرم (ص) نقل میفرماید که فرمود: کسی که تعظیم کند و بزرگ دارد صاحب دنیائی را و او را از روی طمع به دنیایش دوست بدارد خداوند بر او سخط میفرماید و با او در محلی که قارون است در تابوتی از آتش در پست ترین طبقات دوزخ خواهد بود (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۳). این روایت اعم است از اینکه ستایش شده ظالم باشد بنابراین اگر ممدوح ستمگر هم بود به طریق اولی مدح کننده سزاوار چنین عقوبتی است. از پیغمبر اکرم (ص) است که فرمود: کسی که سلطان ظالمی را بستاید یا خود را برای او از روی طمع کوچک و پست کند با او در آتش جهنم همنشین خواهد بود. (همانجا) و نیز میفرماید ((هرگاه فاسقی ستوده شود عرش خدا میلرزد و خشمش ستاینده را میگیرد)) (قمی، ج ۱ ص ۱۷۷).

مدح حاکمان ظالم (مانند بنی عباس) نزد فقها جرم محسوب شده و مباح ایشان مستحق تعزیر است اگرچه خود حاکم ظالم نیز مورد ظلم واقع شده باشد؛ هلاکو خان در سال ۶۵۶ هجری قمری با فتح بغداد فرمان قتل خلیفه عباسی، مستعصم را صادر نمود به نحوی که دستور داد مُستعصم را درون نمد بزرگی پیچانده و سپس آنقدر او را لگد مال کردند تا به هلاکت رسید. اما این موضوع ظاهراً برای سعدی آنچنان ناخوشایند بود که در ماتم مرگ خلیفه جائر عباسی مستعصم مانند طفلی مادر مرده شیون نموده و در رثای او قصیده‌ای را با مطلع زیر می‌سراید: آسمان را حق بود گر خون بیارد بر زمین. در عزای ملک مستعصم امیرالمؤمنین. خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته. هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی از درویش گنابادی در گذر سعدی از آبادان می‌نویسد: در اینکه قصیده‌ی مزبور را سعدی بعنوان مرثیه در رثای مستعصم سروده تردید نیست لیکن مورخان گفته‌اند که خواجه نصیر بخاطر سرودن این قصیده دستور داد سعدی را شلاق زدند که بنظر من اصل ماجرا صحیح است کما اینکه مرحوم جابری انصاری تصریح نموده که خواجه نصیر پس از شنیدن این قصیده سعدی را با زدن چوب تنبیه کرد. (جابری انصاری، ج ۲، ص ۲۶)

سکوت بر ظلم

بی‌اعتنایی و سکوت کردن در مقابل ظلم نیز نوعی مساعدت به ظالم و کمک به ظلم او محسوب می‌شود. بنابراین انسان در مقابل ظلم حتی حق سکوت هم ندارد؛ زیرا بی‌اعتنایی نسبت به حق و باطل با ایمان سازگاری ندارد و اگر ظلمی واقع شود، باید موضع‌گیری و از حق و مظلوم طرفداری نمود و با سکوت و بی‌اعتنایی نباید به گناه و ستم کمک کرد. پس اگر سکوت باعث تقویت ظلم شود و مسیر را برای انتخاب حق از سوی حق‌گرایان سخت کند، انسان بی‌اعتنا به ظلم به اندازه ظالم در ظلم پدید آمده مقصر است بنابراین ملزم است به حد توان خود در برابر ظلم و باطل واکنش نشان دهد است ولو به اندازه روی گرداندن از ستمکاران و عدم تایید آنها.

قرآن کریم کسانی را که در مقابل ظلم ساکت بوده و نسبت به آن بی‌تفاوت هستند با ظالمین در یک گروه قرار داده و عذاب الهی را بر هر دو گروه لازم کرده و تنها گروهی که از ظلم نهی میکنند را نجات یافته معرفی نموده است. فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بماکانوا یفسقون، پس هنگامیکه تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند (و لحظه عذاب فرارسید) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی که ستم کردند را به خاطر فسقشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم (اعراف، ۱۶۵) همانطور که از ظاهر آیه روشن است مردم در این آیه به سه گروه تقسیم شده اند: نهی کنندگان از ستم، ستمگران و ساکتین نسبت به آن. که تنها گروه اول از عذاب نجات یافته و دو گروه دیگر هلاک شدند. لذا امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرمودند: انه هلکت الفرقان و نجت الفرقه الناهیه، دو فرقه به هلاکت رسیدند و تنها فرقه نهی کننده نجات یافت. (برازش، ج ۵، ص ۳۸۰)

آیه ۱۶۵ سوره اعراف یکی از ۲۹۰ آیه‌ای است که در آن خداوند به مسئله ظلم پرداخته. از نظر علامه طباطبائی نکته‌ای که در فراز اول این آیه «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» به «أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» آمده این است که سکوت در برابر فسق و فساد و عدم قطع رابطه با ستمگران، شرکت در فسق و ظلم و موجب اشتراک با ظالمین در عذاب است.

علامه در این زمینه می‌نویسد: آیه دلالت می‌کند که خداوند اشخاصی را به خاطر سکوت‌شان و ترک نکردن مراد با ایشان، شریک ظلم و فسق متجاوزین شناخته است و نیز آیه شریفه دلالت می‌کند بر یک سنت عمومی الهی - نه اینکه این روش تنها اختصاص به بنی اسرائیل داشته باشد و آن سنت این است که جلوگیری نکردن از ستم ستمگران و موعظه نکردن ایشان در صورت امکان و قطع نکردن رابطه با ایشان در صورت عدم امکان موعظه، شرکت در ظلم است، و عذابی که از طرف پروردگار در کمین ستمگران است، در کمین شرکای ایشان نیز است.

ظلم به هر معنایی گرفته شود، اعتراض و یا سکوت در قبال آن می‌تواند سرنوشت انسان را مشخص کند. اعتراض به ظلم که به خاطر گستره آن می‌توان به آن منکر گفت، نهی از منکر خواهد بود که وظیفه‌ای دینی است. در این آیه تاکید بر اعتراض به ظلم است و اینکه اگر کسی در مقابل ظالمان سکوت کند، با ایشان در ظلم و نتیجه آن

مشارکت خواهد کرد. لذا در مجامع روایی اهل تسنن از کسیکه از گفتن حق سکوت کند تعبیر به شیطان لال شده است. قال رسول الله: الساكت عن الحق شيطان اخرس. و از سوی دیگر در مجامع روایی ایشان امیرمومنان میزان حق و کسیکه همیشه با حق و محور حق است معرفی شده قال رسول الله: علی مع الحق و الحق مع علی (امینی، ج ۱۳، ص ۲۵۱-۲۵۶) بنابراین سکوت کننده از حق علی علیه السلام به منزله شیطان لال است و اینگونه محشور میگردد.

۲- حکم کمک به ظالم

اقسام همکاری در ظلم و کمک به ظالم سه صورت دارد.

۱- اینکه به ظالم در ظلم او کمک کند.

۲- اینکه از اعوان و انصار ظالم محسوب شود؛ مثل اینکه اسمش در دیوان او ثبت گردد بدون اینکه در ظلمشان مشارکت داشته باشد و اگر مشارکت کند فقط در اعمال مباح یا نیک مانند ساختن مسجد، سیل گیر و نصب چراغ در راهها و امثال آنها مشارکت میکند و مثلاً به عنوان بنا و خیاط و طیب ظالم باشد.

۳- به آنها در ظلم کمک نمیکند و از اعوان و یاران آنها نیز محسوب نمیشود و تنها برای آنها عملی را یکبار یا دو بار به صورت تبرعی یا در مقابل اجرت انجام میدهد.

شیخ انصاری در مکاسب محرمة بعد از این تقسیم بندی دو نوع اول را حرام میداند و اما در مورد نوع اخیر میفرماید دلیل معتبری بر حرمت آن نداریم (نهایت میتوان به کراهت آن حکم نمود) (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۵) البته برخی فقها مانند صاحب حدائق مطلق کمک به ظالمین حتی در امور مباح را حرام دانسته و پس از نقل روایات این باب فرموده اند: هی صریحه فی تحریم معونه الظالمین بالامور الامحله علی ابلغ وجه و آکده، این روایات بر حرمت یاری ستمگران در امور حلال با بلیغ ترین وجه و موکدترین حالت تصریح دارد (بحرانی، ج ۱۸، ص ۱۲۱) صاحب ریاض نیز میفرماید: استفاد من النصوص حرمة اعانه الظالمین و لو فی المباحات و الطاعات فالاحوط ترکها مطلقاً، از نصوص حرمت یاری کردن ستمگران فهمیده میشود حتی در امور مباح و طاعات بنابراین احتیاط در ترک مطلق کمک کردن آنها میباشد (طباطبائی، ج ۸، ص ۱۷۶) در منع از کمک کردن ظالم حتی در طاعات نیز روایات متعددی وارد شده از جمله در روایت یونس بن یعقوب امام صادق علیه السلام میفرماید: لاتعنهم علی بناء مسجد، ستمکاران را در ساخت مسجدی نیز یاری مکن (شیخ انصاری، ج ۱، ص ۱۵۳) شیخ مفید در اختصاص نقل میکند: عن ابی عبدالله علیه السلام ان اباه یقول من دخل علی امام جائر فقرا علیه القرآن یرید بذلک عرضاً من عرض الدنيا لعن القاری بکل حرف عشر لعنات و لعن المستمع بکل حرف لعنه، امام صادق علیه السلام از قول پدرش میفرمود: هر کس نزد امام ستمگری برود و قرآن بخواند تا بهره ای از بهره های دنیا ببرد برای خواننده در هر حرفی ده لعنت است و برای شنونده در هر حرفی یک لعنت است (مفید، ص ۲۶۲)

۳- ادله حرمت کمک به ظلم ظالم

فقها کمک به ظالم را در کتب فقهی خود تحت عنوان معونه الظالمین طرح نموده اند و بر این باورند که یاری و کمک به ظالمین در جهت ظلم آنها به ادله اربعه حرام و از کبائر است (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۳) طبق نقل فضل بن شاذان؛ امام رضا علیه السلام در ضمن نامه ای که به مامون نوشت از جمله گناهان کبیره ای را که نام بردند معونه و یاری ستمگران بود: «الْإِيْمَانُ هُوَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ ... وَ اجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ - وَ هِيَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى ... وَ مَعُونَةُ الظَّالِمِينَ وَ الرُّكُونُ إِلَيْهِمْ... (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷ ص ۱۷۴) ایمان ادای امانت است... و اجتناب از گناهان کبیره و آنها عبارتند از کشتن کسی که خدا حرام کرده است و ... و کمک به ظالمان و اعتماد بر آنها». طبق این حدیث، معونه الظالمین از گناهان کبیره است (حرعاملی، ج ۱۵، ص ۳۲۹).

کتاب

فقها به آیات متعددی از قرآن کریم بر حرمت کمک به ظالمین استناد جسته اند از جمله:

آیه اول - «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ (مائده، ۲) و هرگز در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید».

آیه دوم - «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ (هود، ۱۱۳) و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب میشود آتش شما را فرا گیرد».

اکثر فقها در اثبات حرمت کمک به ظالم در جهت ظلم او به این آیه تمسک نموده اند. مقصود از رکون به ظالم هر نوع میل به او است و پر واضح است جایی که کوچکترین میل به ظالم حرام باشد یقیناً یاری کردن در ظلمش به طریق اولی حرام خواهد بود زیرا یاری کردن ستمگر از بالاترین مراتب رکون است.

سنت

بر حرمت نهی از کمک به ظالم روایات مستفیضه؛ بلکه متواتری وارد شده که در اینجا به برخی از آن روایات اشاره میگردد:

روایت اول- پیامبر (ص) فرمود: «مَنْ مَشَىٰ إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ (حرعاملی، ج ۱۷، ص ۱۸۲)؛ هر کس به سوی ظالمی برود برای اینکه به او کمک بکند، در حالیکه میداند او ظالم است، از دین اسلام خارج شده است».

روایت دوم- پیامبر (ص) می فرماید: « وَ مَنْ عَلَّقَ سَوْطًا بَيْنَ يَدَيِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جَعَلَهَا اللَّهُ حِيَةً طُولُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ذِرَاعٍ فَيَسْلُطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا (حرعاملی، ج ۱۷، ص ۱۸۱)؛ کسی که تازیانه ای به دست سلطان ظالم بدهد، خداوند آن را ماری قرار میدهد که طول آن هفتاد ذرع است پس خداوند آن مار را بر آن شخص در جهنم مسلط می کند و او در آتش جهنم جاوید خواهد بود».

روایت سوم- إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادُ آيِنَ الظُّلْمَةِ وَأَعْوَانَ الظُّلْمَةِ وَأَشْبَاهَ الظُّلْمَةِ حَتَّىٰ مَنْ بَرَىٰ لَهُمْ قَلَمًا وَ لَاقَ لَهُمْ دَوَاةً قَالَ فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يُرْمَىٰ بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۱۸۲)؛ زمانیکه روز قیامت فرا می رسد ندا کننده ای ندا میدهد ظالمان و کمک کنندگان به ظالمان و شبه ظالمان، کجایند حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده اند یا قلمی برای آنان در مرکب فرو برده اند همگی در تابوتی از آهن جمع میشوند؛ سپس به جهنم انداخته می شوند».

روایت چهارم - امام صادق (ع) می فرماید: «الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتَهُمْ» (کلینی، ج ۲، ص ۳۳۳) عمل کننده به ظلم، یاری دهنده ی به ظلم و راضی شونده به ظلم، هر سه شریکند».

عقل

طبق این دلیل که برخی از فقها مانند محقق خوئی و فاضل لنکرانی و آیت الله روحانی آن را پذیرفته اند حکم عقل به قبح کمک به ظالم در ظلمش مانند حکم آن به قبح اصل ظلم واضح است به عبارت دیگر همان گونه که عقل به قبح ظلم، مستقلاً حکم میکند، در حکم به قبح کمک به ظالم در ظلمش نیز استقلال دارد. بنابراین عقل بدون هیچ تردیدی به حرام بودن یاری ستمگر در ظلمی که میکند حکم میکند.

از آنجا که اگر ظالمین یاوران و اعوان و انصار و مویدان و سیاهی لشگری نداشتند هرگز بر مظلوم قدرت نیافته و نمیتوانستند اعمال ظلم نمایند عقل حکم میکند که یاری کردن ظالم حرام و یاور ظالم را با ظالم در زشتی کردار و مواخذه و مسئولیت یکی می بیند. برخی چون صاحب جواهر قائلند از آن جایی که کمک به ظالمان از روی میل به ظلم آنها و به قصد سعی و تلاش در بالابردن شانسان، و حصول اقتدار بر مردم و زیادی سیاهی لشگر و تقویت حکومت آنها است بنابراین شکی در حرمت چنین مواردی نیست؛ زیرا اینها مثل کمک و بلکه در حقیقت، خود کمک هستند.

علی بن ابی حمزه گفت من رفیقی از نویسندگان بنی امیه داشتم. تقاضا کرد برای او اجازه بگیرم که خدمت حضرت صادق (ع) برسد. اجازه گرفتم با هم شرفیاب شدیم. به حضرت سلام نموده نشست آنگاه عرض کرد من مدتی امور دفتر داری و محاسبه بنی امیه را به عهده داشتم از اینکار مقدار زیادی ثروت به هم بسته ام که در جمع آوری آن اهمیتی به حلال یا حرام بودن نمیدادم. حضرت صادق (ع) فرمود: اگر بنی امیه امثال شما را نیابند که بعضی نویسندگی برایشان بکنند دسته ای جمع آوری خراج نمایند عده ای هم جزء سپاهیان آنها شوند یا در اجتماعات ایشان شرکت نمایند (به نماز جماعت آنها روند) هرگز نمی توانستند حق ما را غصب نمایند. اگر مردم آنها را به خود واگذارند و کمک به ایشان نکنند جز آنچه تصادفاً به دست می آورند دیگر نیروئی نخواهند داشت که حقوق مردم را به ستم بگیرند. عرض کرد آقا اینک راه نجات یافتن و آسوده شدن من چیست؟ فرمود اگر راهنمائی بکنم دستورم را انجام می دهی؟ جواب داد آری؛ فرمود از هرچه در این راه به دست آورده ای چشم پوش؛ آن مقداریکه صاحبانش را می شناسی به خودشان برگردان بقیه را که نمی دانی از چه اشخاصی گرفته ای از

طرف آنها صدقه بده؛ اگر این عمل را انجام دهی من از طرف خدا برایت بهشت را ضمانت میکنم. مدتی سر به زیر انداخت و در اندیشه بود عاقبت سر برداشته گفت تصمیم گرفتم انجام خواهم داد. علی بن ابی حمزه گفت با هم به کوفه برگشتیم، هرچه داشت حتی لباسهای تنش را خارج نمود به دستور حضرت صادق (ع) عمل کرد (بطوریکه بی لباس بود) من از دوستان و مومنین پولی گرفته لباس تهیه نمودم و مقداری جهت مخارج روزانه با لباسها برایش فرستادم. چند ماهی بیش نگذشت جوان مریض شد، به دیدنش می رفتم روزی برای عیادت به منزلش وارد شدم دیدم در حال احتضار است همینکه چشم باز کرده مرا دید گفت: علی بن ابی حمزه به خدا حضرت صادق (ع) به وعده خود وفا کرد، از دینا رفت امور تجهیز و تکفین او را عهده دار شدیم پس از درگذشت او خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم همینکه آنجناب مرا مشاهده کردند فرمودند: علی به خدا سوگند وعده ای که به رفیقت دادیم وفا کردیم. عرض کردم راست می فرماید خودش نیز هنگام مرگ همین حرف را زد (کلینی، ج ۴، ص ۱۰۶).

اجماع

پس از مراجعه به کتب فقهی معلوم میشود که حرمت کمک ستمگر در ستمش مورد اتفاق جمیع فقهاء و مسئله اجماعی است. علامه حلی میفرماید: معونه الظالمین بما یحرم حرام بلاخلاف، یاری کردن ظالمان در کارهای حرامشان بدون اختلاف حرام است (حلی، ج ۱۵، ص ۳۸۰) برخی حرمت اعانه بر اثم و گناه را از ضروریات دین دانسته اند و از آنجا که ظلم نیز گناه میباشد بنابراین حرمت اعانه بر ظلم نیز از ضروریات دین خواهد بود. همچنین از آنجا که اعانه ظالمین از مصادیق قطعی رکون به ظالمین است تردیدی در حرمت آن باقی نمیماند و اختلافی در آن متصور نیست.

۴- ادله حرمت از اعوان ظلمه بودن

ذیل عنوان اعوان ظلمه قرار گرفتن نیز یکی از محرّمات است؛ به این معنا که اگر به گونه ای با دستگاه جور در ارتباط باشد که از اعوان ظلمه محسوب شود، مرتکب حرام الهی شده است. یعنی اگر عرف بگوید او از اعوان و منسوبین ظلمه است؛ مثلاً، گفته شود، این شخص کاتب ظالم است یا این فرد معمار او است و این خزانه دار وی است و امثال آن. پذیرش ولایت بر یک قوم از طرف سلطان ظالم به عقیده برخی از فقهاء از مصادیق بارز کمک به ظالم و حرام است؛ زیرا والی از اعظم اعوان ظلمه محسوب میشود (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۷). در حرمت داخل شدن انسان در اعوان ظلمه شکی نیست و تمام آنچه بر حرمت معونه الظالمین در ظلمشان دلالت می کند، بر آنها نیز دلالت دارد. همچنین، اخبار از داخل شدن در حزب ظلمه و تسوید اسم در دیوان آنها نهی میکنند

به عقیده برخی از فقهاء تمامی ادله مثبت حرمت کمک به ظالم در ظلم او بر حرمت انتساب به ظالم و اعوان ظلمه شدن دلالت دارند. که در اینجا تنها به ذکر برخی از احادیثی که بر این معنا دلالت میکند اکتفا میگردد.

روایت اول- حدیث تحف العقول که شیخ انصاری آن را در آغاز کتاب مکاسب خود آورده است. در این روایت بعد از اینکه یکی از وجوه معاملات را ولایت ذکر کرده چنین آمده است: «وَأَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنَ الْوَلَايَةِ

فَوَلَايَةُ الْوَالِي الْجَائِرِ وَوَلَايَةُ وَاكَّاتِهِ فَالْعَمَلُ لَهُمْ وَ الْكَسْبُ مَعَهُمْ بِجَهَةِ الْوَلَايَةِ لَهُمْ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ مُعَذَّبٌ فَاعِلُ ذَلِكَ عَلَى قَلِيلٍ مِنْ فِعْلِهِ أَوْ كَثِيرٍ ... أَنْ فِي وَايَةِ الْوَالِي الْجَائِرِ دُرُوسُ الْحَقِّ كُلُّهُ وَ أَحْيَاءُ الْبَاطِلِ كُلُّهُ وَ إِظْهَارُ الظُّلْمِ وَ الْجورِ وَ الفسادِ وَ إِبْطَالِ الْكُتُبِ وَ ... تَبْدِيلُ سُنَنِ اللَّهِ وَ شَرَايِعِهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْعَمَلُ مَعَهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَ الْكَسْبُ مَعَهُمْ إِلَّا بِجَهَةِ الضَّرُورَةِ نَظِيرِ الضَّرُورَةِ إِلَى الدَّمِ وَ الْمَيْتَةِ (انصاری، ج ۱، ص ۷ و حرانی، ص ۳۳۲). اما وجه حرام ولایت، ولایت والی جور و والیان او میباشد؛ پس کار کردن برای آنان و معامله با آنها از جهت ولایت برای آنان حرام محرم و فاعل آن بر کار کم یا زیادش معذب است. ... در ولایت والی جائر، هر حقی کهنه میشود و هر باطلی زنده میشود و ظلم و جور و فساد آشکار میشود و کتب (آسمانی) باطل میگردد و ... سنت الهی و شریعت او تغییر و تبدیل میگردد به همین دلیل کار با آنها و کمک به ایشان حرام است»

روایت دوم- زیاد بن ابی سلمه از امام کاظم (ع) نقل میکند که فرمود: إِنَّ أَهْوَنَ مَا يَصْعُقُ اللَّهُ بَمَنْ تَوَلَّى لَهُمْ عَمَلًا أَنْ يُضْرَبَ عَلَيْهِ سُرَادِقٌ مِنْ نَارٍ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ ... (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۱۹۴)؛ آسان ترین کاری که خداوند عز و جل با کسی که متصدی انجام عملی از جانب ظلمه میشود میکند این است که خیمه ای از آتش برای او بزنند تا زمانی که خداوند از حساب خلایق فارغ شود. چنانکه معلوم است این حدیث در باره حرمت تصدی کار از سوی ظالم وارد شده؛ که در عرف به او عنوان اعوان ظلمه صدق میکند

روایت سوم- در صحیحہ داوود بن زربی آمده است که یکی از دوستان امام علی بن حسین (ع) به او گفت: «كُنْتُ بِالْكُوفَةِ فَقَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَيْرَةَ، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ كَلَّمْتَ دَاوُدَ بْنَ عَلِيٍّ أَوْ بَعْضَ هَؤُلَاءِ، فَأَدْخَلَ فِي بَعْضِ الْوَلَايَاتِ فَقَالَ: «مَا كُنْتُ لَأَفْعَلُ». قَالَ: فَأَنْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي، فَتَفَكَّرْتُ فَقُلْتُ: مَا أَحْسَبُهُ مَعْنِي إِلَّا مَخَافَةَ أَنْ أَظْلِمَ أَوْ أُجورَ، وَاللَّهِ لَا تَيْتُهُ، وَكُلَّ عَطِينَهُ الطَّلَاقَ وَالْعَتَاقَ وَالْأَيْمَانَ الْمُعْلَظَةَ إِلَّا أَظْلِمَ أَحَدًا وَلَا أُجورَ، وَكُلَّ عَدْلَنْ قَالَ: فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي فَكَّرْتُ فِي إِبَائِكَ عَلَيَّ، فَظَنَنْتُ أَنَّكَ إِنَّمَا مَنَعْتَنِي وَكَرِهْتَ ذَلِكَ مَخَافَةَ أَنْ أُجورَ أَوْ أَظْلِمَ، وَإِنْ كُلَّ امْرَأَةٍ لِي طَلَقْتُ، وَكُلَّ مَمْلُوكٍ لِي حُرٌّ، وَعَلَى وَعَلَى إِنْ ظَلَمْتُ أَحَدًا، أَوْ جُرْتُ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ أَعْدِلْ قَالَ: «كَيْفَ قُلْتَ؟». قَالَ: فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْإَيْمَانَ، فَرَفَعْتُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: «تَنَاوَلُ السَّمَاءَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ» (حر عاملی، ج ۱۷، ص ۱۸۸)؛ من در کوفه بودم و امام جعفر صادق (ع) به حیره آمد، نزد او رفتم و به او گفتم فدایت شوم اگر تو با داود بن علی یا بعضی از درباریها حرف بزنی (سفارش مرا کنی) پس من هم در بعضی از این ولایات داخل میشوم. امام فرمود من این کار را نمیکنم. سائل میگوید به خانه ام برگشتم و با خود فکر کردم شاید اینکه امام مرا منع کرد از ترس این بوده که به کسی ظلم یا جور کنم به خدا قسم میروم و به او حق طلاق همسر و آزادی بندگانم را میدهم و قسمهای غلیظ میخورم که به کسی ظلم و ستم نکنم و با عدالت رفتار کنم. میگوید خدمت آن حضرت رفتم و عرض کردم فدایت شوم با خودم درباره منع شما فکر کردم و گمان کردم مرا منع فرمودی و از این کار خوشتر نیامد از ترس اینکه مبادا ظلم یا جور کنم، و قسم خوردم هر زنی دارم، طلاق داده شده باشد و هر مملوکی دارم، به ضرر من آزاد باشد، بر من است اگر بر کسی ظلم کنم یا تعدی نمایم و اگر عادل نباشم. فرمود: چگونه گفتی؟ قسمهایم را خدمت آن حضرت تکرار کردم. پس سرش را به طرف آسمان بالا برد و فرمود: رسیدن تو به آسمان آسان تر است از این کار (از اینکه من این شغل را برای تو تجویز کنم). ظاهر فرمایش

امام (ع) این است که محال است در دستگاه ظالم باشی و بتوانی ظلمی نکنی و در تمام حالات رعایت عدالت نمائی. شیخ انصاری در مورد مشارالیه این عبارت حدیث که میفرماید (رسیدن تو به آسمان آسان تر از آن است) دو احتمال میدهد یکی به عدالت رفتار کردن و ترک ظلم (پس از تصدی منصب از جانب ظالمین) و دیگری اجازه پذیرش ولایت دادن به سائل. (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۸)

روایت چهارم- از ابی حمزه ثمالی روایت شده که میگوید از امام باقر (ع) شنیدم که فرمودند: «مَنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمْنَا مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ حَرَامٌ (طوسی، ج ۴، ص ۱۳۸)؛ هر کسی که ما به او اجازه میدهیم چیزی از کارهای ظالمین را انجام دهد برای او حلال است و آنچه که ما آن را حرام کردیم، پس آن حرام میباشد». مستفاد از این حدیث آن است که زمانی پذیرش ولایت از سوی سلطان جائز خواهد بود که امام (ع) اجازه دهد؛ زیرا در آن صورت، اعطای ولایت از سوی ولی عادل رخ داده است. این مطلب گویای حرمت قبول ولایت از سوی سلطان ظالم بدون مجوز شرعی از سوی امام علیه السلام است در روایت دیگری از ابی حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام تزدیک به همین مضمون نقل شده: «مَنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ لِأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنَّا مَفُوضَ إِلَيْهِمْ فَمَا أَحْلَلُوا فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمُوا فَهُوَ حَرَامٌ، هر کسی که ما به او اجازه دهیم که عملی را برای ظالمین انجام دهد، پس برای او حلال است؛ زیرا ائمه (ع) به آن اجازه داده اند (یا) زیرا امر به ائمه تفویض شده است) بنابراین آنچه را که ایشان حلال میدانند حلال، و آنچه را که حرام میدانند آن چیز حرام است.

۵- حکم کمک به ظالم در غیر ظلمش بدون صدق اعوان ظلمه بر او

یاری کردن ستمگر در غیر جهت ظلمش مانند خدمتگزاری یا خیاطی یا عمارت سازی جهت ظالم یا خزینه داری و نگهداشتن اموالش و نظائر اینها بر سه قسم است:

- قسم اول: گاهی این امور به سبب جهت حرامی است مانند اینکه بناء را امر میکند در زمینی که غضب کرده عمارت بسازد یا پارچه ای را که به زور از مردم گرفته خیاط برایش بدوزد یا اموالیکه به زور از مردم گرفته نگهبان آنرا نگهداری کند و نظائر اینها و شبهه ای در حرمت این قسم کمک کردن نیست زیرا تصرف در غضب برای هر کس که غضب بودنش را بداند حرام است چه غاصب و چه دیگری.
- قسم دوم: در صورتیکه این قبیل کارها هیچ جهت حرمتی ندارد ولی جوری است که اگر از طرف ظالم بپذیرد در عرف جزء یاری کنندگان ستمگران شمرده میشود و سبب تقویت و شکوه ستمگر میشود و نامش در دفتر ظلمه ثبت و جزء حقوق گیران آنها به شمار میرود از روایات زیادی استفاده میشود که این قسم هم حرام است.

از حضرت صادق (ع) مرویست: من سود اسمه فی دیوان ولد سابع (مغلوب عباس) حشره الله یوم القیامه خنزیرا، کسی که نام خود را در دیوان بنی عباس ثبت کند خداوند او را به صورت خوک محشور میفرماید (انصاری، ج ۱ ص ۱۵۴). و در روایت دیگر حضرت صادق (ع) میفرماید: با صورت سیاه وارد محشر میشود.

پیامبر اکرم فرمود: ایاکم و ابواب السلطان و حواشیها فان اقریکم من ابواب السلطان و حواشیها ابعدم عن الله تعالی، از نزدیک شدن به درگاه های سلاطین و پیرامون آنها برحذر باشید زیرا نزدیک ترین شما به درگاه سلاطین و پیرامون آن، دورترین شما از خدا می باشد (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۴) همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: ما اقترب عبد من سلطان جائر الا تباعد من الله، بنده ای به سلطان ستمگری نزدیک نمیشود مگر آنکه از خدای متعال دور میگردد (همانجا)

ابن ابی یعفور میگوید خدمت حضرت صادق (ع) بودم که یک نفر از شیعیان وارد شد و به امام (ع) عرض کرد فدایت شوم گاهی به بعضی از ما تنگدستی و سختی معیشت می رسد پس او را می طلبند (از طرف بنی عباس) که بنایی برایشان کند یا کار زراعتی نماید در این باب چه میفرمائید حضرت فرمود: دوست نمی دارم که یک گره برایشان بزنم یا سر مشک یا سر کیسه ای را برایشان بندم هر چند در مقابل آن مدینه و آنچه در آنست به من بدهند و دوست ندارم که به اندازه قلم زدنی در مرکب مددشان کنم بدرستی که ستمکاران روز قیامت در سرا پرده ای از آتش خواهند بود تا وقتی که خداوند میان بندگان خود حکم کند (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۳).

محمد بن عذافر روایت میکند که حضرت صادق (ع) به پدرم (عذافر) فرمود به من خبر رسیده که تو با ابو ایوب و ابو الربیع معامله میکنی پس حال تو چگونه است وقتی که در زمره یاری کنندگان ستمگران خوانده شوی، پس پدرم از شنیدن فرمایش امام (ع) محزون و اندوهناک شد چون آنحضرت ناراحتی او را دید فرمود ای عذافر من نترسانیدم تو را مگر به آن چه خدایتعالی مرا ترسانده پس پدرم همیشه اندوهناک بود تا مُرد (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۴).

حضرت صادق (ع) میفرماید بر خدا لازمست که شما را با آن جماعتی محشور کند که از دنیایشان بهره می برید و نیز میفرماید جمعی از آنهائیکه به حضرت موسی (ع) ایمان آورده بودند با خود گفتند که به لشکر فرعون می رویم و از دنیای او بهره می بریم و پس از اینکه حضرت موسی بر فرعون پیروز شد چنانچه ما امیدواریم، به طرف موسی (ع) می آئیم چون حضرت موسی (ع) با جمعی که به او ایمان آورده بودند از فرعون گریختند آن جماعت سوار شده به شتاب روانه شدند که به آنها برسند پس خداوند فرشته ای فرستاد تا بر روی چهارپایان آنها زده و ایشان به لشکر فرعون برگرداند و با ایشان غرق شدند (کلینی، ج ۵، ص ۱۰۹).

• قسم سوم: کارهایی است که هیچ جهت حرمتی در آن نبوده و موجب تقویت ظالم نمی شود و بواسطه آن کار جزء دستگاه ستمگر نیز عرفا به شمار نمی رود مثل اینکه اتومبیل خود را به آنها اجاره دهد یا از آنها کرایه بکند برای حمل اجناس مباح مانند خواربار از شهری به شهر دیگر و مانند آن و مثل عمله و کارگری که در ساختمان خانه ظالمی کار میکند و مزد می گیرد و حرمت این قسم سوم هر چند مسلم

نیست چنانچه بعضی از فقها فرموده اند لکن احتیاط در ترک آنست زیرا اولاً اطلاعات روایات سابقه و غیر آن شامل این قسم هم میشود و ثانیاً غالباً شخص در چنین موارد مبتلا به رکون (میل قلبی) به ظالم میگردد و در معرض خطر بزرگ مشمول آتش جهنم شدن واقع میشود.

در این باره فرمایش حضرت کاظم (ع) به صفوان جمال قابل توجه است. صفوان ابن مهران کوفی از جمله اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام به شمار می رفت؛ مردی پسندیده و پرهیزکار بود، زندگی خود را از راه کرایه دادن شترهایش تامین میکرد و شترهای زیادی داشت. صفوان گفت روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شدم، آن حضرت فرمود: صفوان تمام کارهای تو پسندیده و نیکو است مگر یکی، گفتم فدایت شوم آن کدامست؟ فرمود شترهای خود را به این مرد (هارون الرشید) کرایه می دهی عرض کردم این کرایه را نه از باب حرص و ازدیاد ثروت دنیا میکنم و نه به او برای صید و شکار و لهو و لعب می دهم بلکه چون شترهایم را برای سفر حج میخواست دادم، خودم نیز متصدی و مباشر خدمت او نمی شوم، غلامهایم همراه آنها هستند. موسی بن جعفر (ع) فرمود آیا وجه کرایه شترهایت در عهده او و خانواده اش می ماند؟! عرض کردم آری مدیون می شوند تا پس از برگشتن پرداخت کنند، فرمود دوست میداری که هارون و خانواده اش زنده باشند تا ساعتیکه کرایه تو را پرداخت نکرده اند، جواب دادم بلی قهرا این طور است، حضرت فرمود کسیکه بقای (زنده ماندن) ایشان (ظالمین) را دوست داشته باشد از جمله آنهاست و هر که از ایشان محسوب شود جای او در جهنم خواهد بود، صفوان گفت پس از فرمایش موسی بن جعفر (ع) همه شترهای خود را فروختم، این خبر به گوش هارون الرشید رسید، مرا خواست، وقتی پیش او رفتم گفت به طوریکه شنیده ام شترهای خود را فروخته ای. گفتم بلی، پیر و ضعیف و بی حال شده ام خودم نمی توانم متصدی امور آنها باشم، غلامان نیز آن طور که باید مراقبت نمی کنند و از عهده این کار به خوبی بر نمی آیند. هارون گفت: هرگز، هرگز، با اشاره موسی بن جعفر (ع) این کار را کرده ای؛ گفتم مرا با موسی بن جعفر (ع) چه کار است، گفت دروغ می گویی اگر حق همشینی تو نبود هم اکنون تو را می کشتم (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۴).

حضرت صادق (ع) میفرماید: من احب بقاء الظالمین فقد احب ان يعصى الله ان الله تعالى حمد نفسه على هلاك الظالمين فقال فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين (انعام، ۴۵) کسی که باقی بودن ستمکاران را دوست دارد پس دوست داشته که در زمین معصیت خدا بشود. در حالیکه خدای متعال خود را برای نابودی ستمگران حمد و ستایش کرده و فرموده است: پس پشت کسانی که ستم کردند شکسته شد و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است (کلینی، ج ۵، ص ۱۰۸).

در تفسیر آیه شریفه (میل به ستم کاران نکنید که آتش به شما میرسد) (هود، ۱۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: هو الرجل ياتي السلطان فيحب بقاءه الى ان يدخل يده الى كيسه فيعطيه، مقصود از آن شخصی است که نزد سلطانی می آید پس دوست میدارد زنده ماندنش را به مقداریکه دستش را به کیسه کرده مبلغی به او بدهد (کلینی، ج ۵، ص ۱۰۸). بنابراین دوست داشتن بقاء ستمگر به همین مقدار کم هم رکون به ظالم و حرام است.

۶- حکم پذیرفتن منصب و ولایت از جانب ظالم

همانطور که اشاره شد از بزرگترین موارد کمک به ستمگر، پذیرفتن منصب و مقامی از طرف اوست هر چند آن مقام و منصب جهت ظلمی نباشد مانند حفظ نظم و آرامش و امنیت، چه رسد به آنکه لازمه آن مقام، ستم کردن باشد مانند اینکه مامور شده از طرف ظالم برای گرفتن اموالی از مردم از روی ظلم و جور و شبهه ای نیست در اینکه قسم دوم گناهش شدیدتر و عقوبتش سخت تر است.

موارد استثناء جواز قبول منصب از جانب ظالم

در مواردی جایز است ولایت و حکومت از طرف ستمگر را بپذیرد مانند موردی که امام معصوم علیه السلام به وی اجازه دهد که این مورد به منزله ولایت گرفتن یا اذن در آن از جانب حجت خدا و امام عادل بوده و جایز می‌گردد. بلکه در پاره ای موارد چه بسا پذیرش ولایت از جانب جائز واجب می‌گردد مانند مورد تقیه در صورتیکه با پذیرفتن این منصب جان مومنین به خطر می‌افتد و یا مخالفین بر آنان مسلط می‌گردند و یا نجات و خلاصی مومنین از دست ظالمین متوقف بر آن و یا حفظ مذهب حقه و پیروان آن منوط به آن است. از حضرت رضا (ع) در وسائل الشیعه روایاتی نقل نموده که نشان می‌دهد پذیرفتن ولایتعهدی مامون توسط ایشان از همین باب و از روی اکراه و تقیه بوده است. وقتی ریان بن صلت به امام رضا علیه السلام عرض می‌کند مردم می‌پرسند شما با اظهار زهدی که داری چگونه ولایتعهدی مامون را پذیرفتید؟! حضرت در پاسخ فرمود: خدا خود میداند من تا چه حد از این کار اکراه داشتم ولی امر دایر شد میان قبول این امر و کشته شدن و آن را بر قتل نفس برگزیدم مگر آنها نمیدانند یوسف که پیامبر بود وقتی ضرورت ایجاب کرد متولی خزائن عزیز مصر شد و فرمود: اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم (یوسف، ۵۵) مرا نیز ضرورت در شرایط اکراه و اجبار وادار به قبول ولایت عهدی کرد چرا که در آستانه مرگ قرار داشتم (صدوق، ج ۲، ص ۱۳۹) و در روایت دیگر امام رضا علیه السلام در پاسخ به برخی از خوارج درباره همین اشکال می‌فرماید یوسف در حالیکه رسول خدا بود و عزیز مصر مشرک بود خود از عزیز مصر تولی امر را درخواست نمود و من در حالیکه فرزند رسول خدا هستم ولایت عهدی را از اینانی که به ظاهر موحد هستند و اظهار اسلام میکنند به اجبار و اکراه خودشان پذیرفتم پس چه جای عتاب و ملامتی بر من است (حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۰۶)

اضطرار و اکراه و تقیه در جایی که لازمه اش قتل مومنی نباشد جواز پذیرفتن ولایت جائز را به دنبال می‌آورد و عموم ادله اضطرار و اکراه و تقیه این مورد را هم شامل می‌گردد البته به اضافه این نکته که در خصوص این موارد نیز در روایات اهل بیت اولاً شرایطی را ذکر نموده اند ثانیاً کفار پذیرفتن ولایت جائز را خدمت به شیعیان و گره گشایی از امور پیروان اهل بیت علیهم السلام دانسته اند.

حسن انباری می‌گوید در طول ۱۴ سال به امام رضا علیه السلام نامه مینوشتم و از آنحضرت اجازه ورود به دستگاه حکومتی را می‌خواستم سرانجام در آخرین نامه نوشتم از این می‌ترسم که گردنم را بزنند و حاکم به من بگوید تو

رافضی هستی و به جهت شیعه بودن از کار در دستگاه حکومتی خودداری میکنی. امام علیه السلام برای من نوشتند آنچه در نامه نوشتی فهمیدم و متوجه ترس تو بر جانت شدم اگر میدانی در صورت پذیرش کارهای حکومتی طبق دستور رسول خدا رفتار میکنی و از سوی دیگر دستیاران و نویسندگان نیز از اهل ملتت (شیعیان) خواهند بود و اگر چیزی به دست می رسد (و از این راه درآمدی بدست آوردی) بین فقرا مومنین تقسیم خواهی کرد تا در اثر بخشش هایت وضع مالی تو نیز مانند سایر شیعیان گردد این کار خوب و پسندیده است و الا خوب نیست (کلینی، ج ۵، ص ۲۶۰) ملاحظه میشود با اینکه انباری در شرایط سخت و تنگنا و خطر بود باز هم امام پذیرفتن ولایت جائر را تنها با شرایطی چون عدم ارتکاب خلاف شرع و مساوات مالی با شیعیان و عدم مال اندوزی از این طریق نیک میدانند و لا غیر.

زیاد بن ابی سلمه گفت خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) رسیدم به من فرمود تو در دستگاه حکومتی اشتغال داری گفتم آری فرمود: چرا؟ عرض کردم من مردی صاحب مروت هستم (اهل احسانم و مستمندان را دستگیری میکنم و خانه ام پر رفت و آمد است بطوریکه نمی توانم اینکار را نکنم) و مخارجم سنگین است و عیالمندم و وسیله ای که مخارجم را تامین کند ندارم و محل درآمد منحصراً به همین شغل است. امام علیه السلام فرمود: زیاد اگر مرا از قله کوهی بلند بیاندازند که پاره پاره شوم نزد من بهتر است تا اینکه متصدی کارهای چنین اشخاصی شوم یا بر فرش یکی از آنها پا گذارم مگر در یک صورت میدانی آن چه صورتست؟ گفتم نه فدایت شوم فرمود: مگر برای برطرف کردن گرفتاری و اندوهی از مومنین یا آزاد کردن مومنی از اسیری یا پرداختن بدهی مومنی تا اینکه فرمود ای زیاد اگر عهده دار عملی از امور ستمکاران شدی به برادران دینی ات نیکی کن تا گناهی که بواسطه اشتغال به کارهای آنها مرتکب شده ای این نیکی جبران کند. (کلینی، ج ۵، ص ۱۱۰) در ذیل این حدیث و احادیث مشابه دیگر کفاره پذیرش ولایت جائر را احسان و نیکی و گره گشایی از مومنین معرفی نموده است. شیخ انصاری پس از نقل روایاتی بر این مضمون از جمله روایتی که از شیخ صدوق نقل میکند که امام صادق علیه السلام فرمود: کفاره عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان، کفاره کار کردن برای سلطان برآورده کردن نیازهای برادران دینی است. میفرماید: و ربما يظهر من بعضها ان الدخول اولا غیر جایز الا ان الاحسان الی الاخوان کفاره له، چه بسا از برخی از این روایات استفاده میگردد که وارد شدن به عمل برای سلطان ابتداء جایز نمیشود و کفاره ورود به آن نیکی کردن به برادران ایمانی است (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹)

حضرت صادق (ع) در جواب نامه عبدالله نجاشی حاکم اهواز چنین فرمودند: شنیدم که تو به حکومت اهواز مبتلا شدی از این خبر هم شاد شدم و هم غمگین، شادیم برای این است که گفتم امید است خداوند به سبب تو از گرفتار ترسناکی از دوستان آل محمد (ص) دستگیری و فریاد رسی فرماید و به سبب تو ذلیل آنها را عزیز و برهنه ایشان را بپوشاند و ناتوان آنها را تقویت فرماید و به سبب تو آتش مخالفین را بر آنها خاموش کند. اما حزن من برای آن است که کمتر چیزیکه بر تو می ترسم آنستکه در مورد یکی از دوستان ما دچار خطا و لغزش شوی و رعایت حقش را نکنی که در اینصورت بوی بهشت به تو نخواهد رسید (انصاری، ج ۱، ص ۱۶۹)

شیخ انصاری از رجال کشی نقل میکند که محمد بن اسماعیل بزیع (که از جمله وزرای هارون بود و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام را درک کرد و پیراهن حضرت جواد (ع) را از آن حضرت گرفت که در آن کفن شود) از حضرت رضا (ع) روایت میکند که فرمود: خداوند را در دربار ستمکاران کسانیت که به سبب آنها حجت خود را روشن میفرماید و آنها را در شهرها متمکن میسازد تا اینکه به سبب ایشان از دوستانش سختیها را بر طرف فرماید و به وسیله ایشان کارهای مسلمانان را اصلاح فرماید مومن از سختی به ایشان پناهنده میشود و حاجتمندان از شیعیان ما به ایشان رو می آورد و خداوند به وسیله ایشان ترس و فزع مومن را در خانه ستمکاران تامین میفرماید ایشانند مومنین به حق، ایشانند امین های خداوند در زمین او. تا اینکه فرمود گوارا باد بر ایشان چنین مقامات و درجاتی، پس فرمود مانعی برای هیچ یک از شما نیست اگر بخواهد به تمام این مقامات برسد! محمد گوید عرض کردم فدایت شوم چگونه به این درجات می رسد؟ فرمود با آنها باشد (کاری شبیه ایشان انجام دهد) با شاد کردن شیعیان ما، ما را شاد کند. پس ای محمد از ایشان باش (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۹ و نوری، ج ۱، ص ۳۱۶)

موارد مباح پذیرش ولایت جائز از نظر شیخ انصاری و نقد آن

شیخ انصاری در مکاسب محرمة در بحث (الولایه من قبل الجائر) و بیان حرمت پذیرش ولایت از جانب حاکم جائز، دو مورد را استثناء میکند مورد اول جهت قیام به مصالح عباد و جهت دوم از باب اکراه است و در توضیح جهت اول پس از نقل روایاتی از جمله دو روایتی که در ذیل خواهد آمد میفرماید ولایت غیر حرام به سه قسم تقسیم میشود یک قسم آن مرجوح (مکروه) و یک قسم آن مستحب و یک قسم دیگر آن واجب است. اما نوع مکروه آن اینگونه است که قصدش از پذیرفتن ولایت، نظام معاش خود و امرار زندگیش باشد اما در ضمن آن قصد احسان به مومنین و دفع ضرر از آنها را نیز داشته باشد و نوع مستحب آن این است که قصد وی از پذیرفتن ولایت تنها احسان به مومنین باشد لاغیر و نوع واجب آن این است که امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر آن باشد زیرا آنچه که واجب بر آن متوقف است (از باب مقدمه واجب) خود نیز واجب میباشد. و آنگاه اضافه میکند البته از کلمات گروهی از فقها (مانند شیخ طوسی و محقق حلی و علامه حلی و ...) عدم وجوب پذیرش ولایت در این صورت ظاهر میگردد (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰)

اما دو روایت از جمله روایتی که شیخ نقل میکند: یکی روایتی است که از مقنع شیخ مفید نقل میکند که از امام صادق علیه السلام که از شخصی سوال شد که محب آل محمد است اما در دیوان اینها (بنی عباس) است و حتی برای آنها میجنگد (در فتوحات شرکت میکند) حضرت در پاسخ میفرمایند: یحشره الله علی نیته، خدای متعال بر اساس نیتش وی را محشور میگرداند (نه بر اساس عملش). روایت دیگر در واقع ذیل روایت زیاد بن ابی سلمه است که در آن امام علیه السلام میفرماید: ان ولیت من اعمالهم شیئا فاحسن الی اخوانک یکون واحده بواحده، اگر عامل کاری از جانب آنها شدی پس به برادرانت نیکی کن تا هر احسانی که میکنی (کفاره ای) در برابر معصیت هر طاعتی باشد که از آنها میکنی (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۹)

اما به نظر میرسد جواز ورود به دستگاه ظالمین و پذیرش تصدی امری از جانب ایشان محدود به همان موارد ذکر شده چون اکراه و اضطرار و تقیه و تنها مصلحت حفظ مذهب حقه و دماء پیروان ایشان و دفاع از آن و بیان حقانیت اهل بیت و احتجاج بر علیه مذاهب مخالف مذهب اهل بیت و تقویت اعتقادی قلوب ضعفای شیعه در مقابل هجمه های شبهات نواصب است باشد اما پذیرش ولایت جائر برای مطلق اقامه مصالح مسلمین و مطلق امر به معروف و نهی از منکر و صرف احسان به ایشان مجوزی ندارد و این تقسیم بندی نه با نصوص و ظواهر روایات سازگار است و نه با قواعد.

در مورد دو صورت مکروه و مستحب از سه صورت مباح پذیرش ولایت که شیخ ترسیم فرمود توضیح داده شد و حتی شیخ نیز اذعان داشت که روایات ظهور در عدم جواز دخول ابتدایی در عمل سلطان دارد و در صورت دخول در شرایط غیر عادی و ناچاری، کفاره این عمل و طاعتی که در هنگام کارگزاری سلطان نسبت به او میکند، احسان به برادران دینی میباشد نه اینکه شخص ابتداء به نیت احسان به برادران دینی وارد به عمل سلطان شود ولو اینکه نسبت به خودش از عدم ستم به مومنین و حقوق ایشان اطمینان داشته باشد لذا در روایات متعدد ائمه به افراد اجازه ورود نمیدادند. و اگر اینکار فی نفسه مطلوبیت داشت یا بی اشکال بود نباید موجب کم شدن بهره و حظ مومن در آخرت میگردد بلکه یا باید موجب کمال مومن میگردد و یا لااقل بی اثر بود در حالیکه خود شیخ این روایت را از ابی بصیر نقل میکند که: ما من جبار و الامعه مومن یدفع الله به عن المومنین و هو اقلهم حظا فی الاخره لصحبه الجبار، هیچ جباری نیست مگر اینکه با وی مومنی است که خدا با او از مومنین بلیات را دفع میکند و این مومن به دلیل مصاحبت با جبار در آخرت کمترین بهره را خواهد داشت (انصاری، ج ۱، ص ۱۵۹)

ابوالقاسم علیدوست قائل است این احادیث در مقام بیان جواز پذیرش ولایت جائر به سبب دفع بلا و سایر مصالح مومنین نیست بلکه میتوان ادعا کرد که این نصوص بدون اشاره به حکمی خاص در صدد بیان واقعیت موجود است. به بیان دیگر این نصوص از شان تشریح، حکومتی و امثال آن نیست بلکه از شان بیان واقعیت ها که یکی از شئون شارع اقدس و مبینان امین معارف دین میباشد صادر شده است (علیدوست، ص ۵۰۴) به بیان روشن تر این روایات متعرض اصل وجود این اشخاص در دستگاه جور است اما جهت حضور آنها در این دستگاه و اینکه آیا مجوزی برای پذیرش داشته اند یا نه و آیا این مجوز، حلیت پذیرش به سبب مصلحت مومنان بوده یا از باب اضطرار یا تقیه، مسکوت است (نوذری فردوسی و همکاران، ص ۱۷۱)

در مورد روایت مقنع اینکه امام علیه السلام در مورد محبی که در جهاد همراه بنی عباس شرکت میکرد فرمود وی بر اساس نیتش محشور میشود باید دقت شود که معنای این فرمایش امام علیه السلام تایید عمل وی نیست بلکه از باب نیت المومن خیر من عمله میباشد و اینکه مومن بر اساس نیتش جزا داده میشود لازمه اش صحت عملش نمیشود و از آن نمیتوان درستی عمل را فی نفسه نتیجه گرفت به عبارت دیگر حسن فاعلی با حسن فعلی متفاوت است و این حدیث نشان میدهد که این شخص به جهت حسن فاعلی و بر اساس نیت خیرش از آنجا که مومن و دوستدار اهل بیت است ماجور است اگرچه از جهت فعلی، عملش حسنی نداشته و مورد تایید امام علیه السلام نبوده

و این موضوع از روایات فراوانی استفاده میشود که جهاد در رکاب غیر معصوم و غیر امام عادل را حرام میدانند بنابراین اگرچه شرکت و همکاری او در دستگاه بنی عباس از جمله جهاد با ایشان علیه مشرکان مورد تایید شارع نیست اما از جهت فاعلی پذیرفته شده است چنانکه در مورد برخی قیام ها مانند قیام زید علیه حاکمان وقت اگرچه مورد تایید ائمه نبوده اما به دلیل حسن نیت فاعل آن خود زید را تقبیح نکردند و تنها عملش نکوهش شده اما در مورد اکثر قیام های سایر علویان مانند سادات حسنی علاوه بر نکوهش قیام آنها علیه حاکمان وقت که موجب ناراحتی و فشار بیشتر بر ائمه و شیعیان میگشته خود قیام کنندگان نیز نکوهش شده اند زیرا علاوه بر عدم حسن فعلی فاقد حسن فاعلی و نیت صحیح بوده و حتی در برخی روایات مانند آنچه در احتجاج طبرسی رسیده از باب حسادت به اهل بیت علیهم السلام و حکومت طلبی بوده است.

رجال کشی ذیل نام ابوایوب انصاری شرکت او در سپاه معاویه بر علیه مشرکین را نقل میکند با اینکه وی همراه امیرمومنان علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیده بود. آنگاه میگوید از فضل بن شاذان متکلم و محدث بزرگ و صحابی امام عسکری علیه السلام درباره شرکت ابوایوب انصاری در جنگ های معاویه با مشرکان سوال کردند وی پاسخ داد: ذلک منه قله تفقه و غفله ظن انه يعمل عملا لنفسه یقوی به الاسلام و یوهی به الشرك و لیس علیه من معاویه شیء کان معه او لم یکن، این به دلیل کمبود فقه و غفلت ابوایوب بود. گمان میکرد این کار را به نفع او مییابد زیرا با اینکار موجب تقویت اسلام و تضعیف شرک میگردد و از این جهت، بودن با معاویه و نبودن با او به وی ضرری نمیرساند (درحالیکه غفلت داشت از اینکه نفس همراهی با معاویه معصیت است و موجب تقویت نفاق است و عملی که مورد تایید امام علیه السلام نباشد خیری در آن نیست اگرچه به ظاهر و در نظر افراد موجب تقویت اسلام و تضعیف مشرکین باشد همانگونه که زیدی ها قیام علیه حاکمان ظالم را همواره لازم و نیک میدانستند غافل از اینکه عمل نیک، پیروی از معصوم و مطابقت با امر حجت خداست چه امر به قیام کند چه قعود و سکوت در برابر ظالم نماید زیرا که وی عالم تر به حکم خدا و حقایق و مصالح است و در مخالفت با امر وی جهل پیروی خواهد شد اگرچه آراء اشخاص آن را نپسندد و درک نکند) (کشی، ص ۴۵)

اما در مورد صورت سوم پذیرش مباح به معنای اعم ولایت جائز که شیخ آن را واجب دانسته است و آن صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر آن باشد همانگونه که شیخ نیز اذعان نموده گروهی از فقها و جوب این صورت را پذیرفته اند چه کسانی که قبل از شیخ بوده اند و چه کسانی که بعد از وی آمده اند و بر عدم وجوب این صورت ادله و مویدات فراوانی وجود دارد.

بنیانگذار انقلاب در مکاسب محرمه بر خلاف نظر شیخ ولایت جائز به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر را جایز ندانسته اگرچه در نهایت به دلیل شهرت فتوایی بر جواز این صورت در عدم جواز آن تردید نموده است. از نظر ایشان چون احتمال اینکه روایات مجوز قبول ولایت جائز تنها به جهت مصلحت بقای مذهب شیعه بوده است بنابراین نمیتوان از طریق اولویت حکم آن را به مطلق مصلحت امر به معروف و نهی از منکر سرایت داد و بنابراین تسری حکم پذیرش ولایت جائز از مورد حفظ مذهب شیعه به قصد امر به معروف و نهی از منکر مشکل بلکه

نادرست است. متن کلام ایشان چنین است: احتمال دارد جواز ورود در سلطان آنان در آن اعصار یک جواز سیاسی برای مصلحت بقای شیعه باشد چرا که طایفه محق شیعه در آن دوران تحت سلطه دشمنان بودند و خلفای جور و امرای آنان از دشمن ترین دشمنان نسبت به گروه شیعه بودند و اگر پذیرش سلطنت آنان و قبول ولایت برای حفظ مصالح شیعه و دفاع از آنان توسط برخی از بزرگان شیعه نبود جمهور شیعیان در معرض استهلاک در سایر فرقه ها قرار می‌گرفتند بلکه از شدت ضیق بر آنان ضعفای شیعه در معرض تزلزل قرار می‌گرفتند و این مصلحت موجب ترغیب بزرگان شیعه برای ورود در دستگاه جور شد (خمینی، ج ۲، ص ۲۰۳) ایشان سپس عموم روایاتی که نیت حسنه را مجوز پذیرش ولایت مزبور میداند به مواردی که نیت پذیرش ولایت، حفظ بقای شیعه باشد تخصیص میزند.

این دیدگاه مویدات متعددی دارد از جمله اینکه هیچ نص روایی وجود ندارد مبنی بر اینکه یکی از مجوزات پذیرفتن ولایت جائز را اقامه امر به معروف و نهی از منکر دانسته باشد و یا به شخصی به دلیل اقامه امر به معروف و نهی از منکر مجوز ورود به دستگاه ظالمین را داده باشد درحالیکه مسوغات ورود در دستگاه ظالمین مانند حالت اضطراب و تقیه در روایات ذکر شده است. همچنین روایاتی که اعتبار امر به معروف و نهی از منکر را در انحصار همراهی با معصوم و به اذن وی میداند همانگونه که جهاد ابتدایی را تنها به اذن معصوم علیه السلام و در رکاب وی معتبر میداند موید این معنا است در فرازی از خطبه غدیر بعد از اینکه رسول خدا راس امر به معروف را امر به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام معرفی میکند میفرماید: لا امر بمعروف و لا نهی عن منکر الا مع امام معصوم، هیچ امر به معروف و نهی از منکر صحیح نیست مگر با امام معصوم علیه السلام (طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۲) در واقع امر به معروف و نهی از منکر که از شئون جهاد است داخل در حکم جهاد بوده و بنابراین اساسا جز در موردی که امام علیه السلام در راس حکومت باشد و یا در جهت امر به ولایت امام که رسول خدا امر به آن را تا روز قیامت بر همگان تکلیف نمود فلیبلغ الحاضر، الغائب و الوالد، الولد الی یوم القیامه (طبرسی، ج ۱، ص ۷۸) و در غیر آن مورد در محدوده هایی که شارع اذن عام به آن داده مانند خانواده، یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا، ای مومنین خود و خانواده تان را از آتش جهنم حفظ نمایید (تحریم، ۶) و جائیکه از جانب امام علیه السلام اذن رسیده باشد، مجوز نیاید و یا لا اقل وجوب آن ملغی خواهد بود. بنابراین حرمت پذیرش ولایت جائز نه معارض و نه مزاحمی خواهد یافت و روایاتی مانند روایت زید شحام که در آنها توسیع و گستره مجال مجوز پذیرش سلطان استفاده میشود را باید حمل بر مواردی نمود که امام علیه السلام به اشخاص اذن ورود به دستگاه ظالم را داده باشد. در روایت زید شحام به نقل از امالی صدوق امام علیه السلام میفرماید: هر کس کاری از کارهای مسلمین را به عهده گیرد پس به عدالت رفتار کند، درها را باز نماید و حجاب هایش را کنار گذارد و به کارهای مردم پردازد بر خداوند شایسته است که روز قیامت ترسش را ایمنی بخشد و وارد بهشتش نماید (صدوق، ص ۲۴۵) عرف عقلا نیز همین موضوع را تایید میکنند و نمیپذیرد که شخصی به وسیله ای باطل مانند تصدی منصبی از جانب ظالم، عهده دار امر به معروف و نهی از منکر در امور شرع گردد و همراهی با ظالمین و ذیل دیوان آنان قرار گرفتن را توجیهی برای انجام امور شرعی و فعل خیرات قرار دهد بلکه عموما به چشم نفاق به آن نگاه میکند و بیش از آنکه جاذبه دینی ایجاد کند

موجب دافعه می‌گردد مگر اینکه مانند شرایط تقیه عمل کند همانگونه که علی بن یقظین در خفا به مومنین احسان مینمود و در ظاهر با ظالمین همراهی مینمود و یا در جائیکه وی منصب حکومت جائر را وسیله نشر معارف دین و مذهب حقه قرار دهد نه اینکه وی ابزار و وسیله تایید حاکمان جائر و توجیه مظالم ایشان گردد و مورد اخیر نیز تنها در صورتی موجه مینماید که بتوان ذیل آن منصب از اصول مذهب چون تولی و تبری حمایت نمود و الا در نشر سایر احکام فرعی شرعی بدون نشر و حمایت از مبانی و ممیزات مذهب حقه خیری نخواهد بود - چون بر اساس حدیث افتراق امت نجات در ممیزات مذهب است نه در مشترکات مذاهب - چنانکه حکومت های بنی عباس و بنی امیه نیز مدعی اقامه احکام شرعی و جمعه و جماعات و مناسک شرعی بودند اما اصل دین یعنی اهل بیت و امامت ایشان را به انزوا کشانده و مطرود ساختند که حاصل چنین امر به معروف و نهی از منکرهایی جز سرابی و جسدی خالی از روح دین نمیشد. لذا حتی بسیاری از فقهای که قائل به جواز پذیرش ولایت جائر جهت امر به معروف و نهی از منکر هستند قائلند به اینکه موضوع از باب تراحم است و بنابراین باید تقدیم اهم بر مهم را رعایت نمود و سنجید که مصلحت امر و نهی ایکه برای آن قرار است ولایت جائر پذیرفته شود از مفسده پذیرش ولایت وی بیشتر است یا خیر و آنچه قدر متیقن از مصلحت اهم است همان حفظ مذهب حقه و جان و عرض و حقوق لازمه پیروان ایشان است اما اهم بودن مصلحت امر و نهی در مورد سایر احکام فرعی شرعی در حالیکه حاکم ظالم بر جامعه مسلط است و محور حق از مدار خود خارج و در دست غیر معصوم است محل تامل جدی میباشد.

نتیجه

هر آنچه که از نظر عرف، کمک به ظالم محسوب شود، حرام است؛ چه کمک مستقیم باشد، مانند اینکه ظالمی بخواهد فردی را شلاق بزند و کسی به او کمک کند، مثلاً شلاق به دستش دهد، یا این مظلوم را نگاه دارد تا او کتک بزند، و چه کمک غیر مستقیم باشد؛ مثل اینکه ظالم در اثنای کار ظالمانه اش، تشنه شود و دیگری به او آب دهد تا تشنگی اش فرو نشیند و به ظلمش ادامه دهد. از مصادیق متداول و رایج امروزی، کمک تبلیغاتی است؛ مثل تبلیغ برای کشتن پیروان مکتب اهل بیت و دوستداران ایشان. یا مثل اینکه کسی در فکر ترور باشد و دیگری با نقشه کشیدن او را راهنمایی کند. همچنین توجیه کردن کار ظالم؛ مثل فتوا به جواز قتل حضرت سیدالشهداء (ع). همه اینها معونه محسوب می‌شود؛ چون عرف اینها را کمک به ظلم می‌داند در حرمت کمک به ظالم فرق نمی‌کند که ظالم در محیط اجتماعی ظلم کند، مثل حاکم یا مدیر ظالم، یا در محیط کسب و کار ظلم کند، یا در محیط خانواده، مثل شوهری که به زنش ظلم می‌کند یا برادری که به برادر یا خواهرش ظلم می‌کند و یا پدر و مادر که با تبعیض گذاشتن میان فرزندان به آنها ظلم میکنند زیرا عنوان ظالم منحصر در امیران و حاکمان نیست به طور کلی یاری کردن ستمگر در همه مواردی که غلبه اعمال وی ظالمانه است یا اعمالش بر ظلم بنیانگذاری شده است، حرام است.

همچنین حاکمانی که اساس حکومت آنها بر اساس ظلم و مکر و غضب بنا شده اگرچه بعد از به حکومت رسیدن در اکثر موارد هم به ظاهر عادلانه رفتار کنند زیرا عمل عادلانه نیز در حکومت غضبی، ظلم محسوب میشود و مانند نمازی است که در زمین غضبی گذارده شود و در اینجا کمک به چنین حکومتی نیز تایید ظلم و یاری ستمگر و تغافل و بی اهمیت جلوه دادن ظلم اساسی وی و کمک به کتمان و از بین بردن حق مظلوم می‌گردد.

مصادیق همکاری در ظلم به حسب زمان قابل انقسام به پیش و پس و هم زمان با تحقق ظلم است و همراهی با ظلم محدود به همراهی جوارحی نیست بلکه همراهی جوارحی را نیز شامل می‌گردد و بر حرمت همکاری در ظلم ادله اربعه دلالت دارد و از مصادیق بارز همراهی در ظلم، پذیرفتن ولایت از جانب حاکم جائز است که حکم حرمت پذیرش ولایت از جانب جائز در مواردی استثناء شده و مجاز دانسته شده است. شیخ انصاری موارد مباح پذیرش ولایت جائز را بر سه قسم مکروه و مستحب و واجب تقسیم نموده است و دو صورت نخست را درجایی میداند که شخص از پذیرش ولایت جائز قصد احسان به مومنین را دارد حال یا قصدش خالص است که صورت مستحب است یا قصد امرار معاش را هم دارد از آن دارد که صورت مکروه است و صورت واجب را درجایی میداند که امر به معروف و نهی از منکر بر آن متوقف باشد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد دو صورت نخست از روایات قابل استفاده نیست و موارد استثناء پذیرش ولایت جائز، شرایط اکراه و اضطرار و تقیه است و در مورد صورت اخیر (صورت واجب) نیز قدر متیقن مصلحت پذیرش ولایت جائز، حفظ مذهب حقه و پیروان آن است و نمیتوان آن را به سایر مصالح مانند امر به معروف و نهی از منکر سرایت داد مگر در خصوص اصل معروف و منکر یعنی امر به ولایت اهل بیت و نهی از ولایت غیر ایشان.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه (ترجمه محمد دشتی)

ابن سعد، محمد بن سعد بصری، الطبقات الکبری، بیروت، ۱۴۱۰ق.

ابن شاذان قمی، شاذان بن جبرائیل، الفضائل، قم، نشر الشریف الرضی، ۱۳۶۳ش.

امینی، عبدالحسین، الغدیر، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.

امام عسکری، ابی محمد الحسن بن علی، تفسیر امام عسکری علیه السلام، بیروت، موسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۱ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، المکاسب، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۵.

بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نور الله، عوالم العلوم، قم، مدرسه الامام المهدی، ۱۳۷۵ش.

بحرانی، یوسف بن احمد، حدائق الناضره، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.

برازش، علیرضا، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۴ش.

بلادری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، مصر، دارالمعارف، ۱۹۵۹م.

جایی انصاری، میرزا حسن خان، آگهی شهان از کار جهان، ۱۳۲۴ق.

حسینی میلانی، سیدعلی، ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، قم، مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۹ش.

حرانی، حسن بن علی ابن شعبه، تحف العقول، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

- حرعاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- حلبی، ابوصلاح تقی بن نجم، تقریب المعارف، مطبعه الهادی، ۱۴۱۷ق.
- حلی، حسن بن یوسف، منتهی المطلب، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۴ق.
- خصیبی، حسین بن حمدان، هدایه الکبری، بیروت، موسسه البلاغ، ۱۴۱۱ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، انوارالهدی، ۱۴۲۳ق.
- خمینی، روح الله موسوی، مکاسب محرمه، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش.
- خمینی، روح الله موسوی، کشف الاسرار، چاپ قدیم.
- سید بن طاوس، علی بن موسی، الطرائف، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۴ش.
- صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲ش.
- صدوق، محمد بن علی، الامالی، تهران، ۱۳۷۶ش.
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک بن عبدالله، الوافی بالوفیات، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، رساله سه اصل، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ق.
- طباطبائی، سیدعلی، ریاض المسائل، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۸ق.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و مصلحت، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۸ش.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، ۱۳۸۰ق.
- غروی اصفهانی، محمدحسین، الانوار القدسیه، انتشارات ارباب اندیشه، ۱۳۹۴ش.
- قمی، عباس، سفینه البحار، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۳۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، ۱۴۰۷ق.
- کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، ترجمه حسن مبینی و فضل الله عبداللهی، تهران، نشر آماره، ۱۴۰۱ش.
- میرجهانی، سید حسن، نوائب الدهور فی علائم الظهور، تهران، انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۶۹ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، عاشورا، ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، قم، ناشر مدرسه امام علی علیه السلام، ۱۳۸۷ش.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اختصاص، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- نوذری فردوسی، محمد و محمدعلی راغبی و میثم محمودی سیدآبادی، بررسی حکم پذیرش ولایت جائر به قصد امر به معروف و نهی از منکر، نشریه فقه و اصول دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۵۳، شماره پیاپی ۱۲۴، ص ۱۵۹-۱۷۹، بهار ۱۴۰۰.